

سپهاسپهت چهارمین سالگرد انقلاب ۵۷ و سنده کارل مارکس

ناسیونالیسم، کمونیسم، مارکسیست-هو مانیسیم

و

انقلابات آفریقا-آسیا

اثر: رایا دونایفسکایا، نویسنده 'ایران، انقلاب و ضد انقلاب'

مضمون:

مبارزه ادامه دارد: در مورد علیه خمینی-مؤید جمهوری اسلامی،

چگونه انقلابی مورد نیاز است؟

و

پیشگفتار مترجم برجای فارسی

از انتشارات انجمن آزادی

7684

ناسیونالیسم، کمونیسم، مارکسیست-هو مانیسیم

و

انقلابات آفریقا-آسیا

اثر: رایا دونایفسکایا

ترجمه از متن انگلیسی، جاب :
LABOUR CLUB 1962
CAMBRIDGE UNIVERSITY
ENGLAND

تاسیس

مبارزه ادامه دارد، در نزد عده کمی، حزب کمونیستی است.
و نوع دیگری مورد نظر است.

از انتشارات انجمن آزادی

شماره ۱۳۶۲
7685

پیشگفتار متوجه برچاپ فارسی

۵ سال بعد از انقلاب ۵۷ ایران، ما هم اکنون در سال سدهٔ مبارکس قرار داریم. این صرفاً یک تصادف نیست بل سالی است که بالاخره میتوان مارکسیسم مارکس را بعنوان یک تمامیت دید، چرا که فقط حال است که کارهای دههٔ آخر زندگی در دفاکتو قومشناسی را که وی در آن آنچه ما امروز جهان سوم میخوانیم رو آورد در اختیار داریم. ما امروز برای اولین بار میتوانیم ببینیم که مارکس در تمام زندگی بعنوان یک انقلابی دائم در حال پوراندن این مسئله بود که چگونه از نو آغاز کنیم؟ ما از درون یک انقلاب بالفعل بیرون آمده ایم. انقلابی آنچنان توده‌های و در تدارک طولانی اعتصابات آنقدر بیکبر، که به یک اعتصاب سیاسی عمومی تبدیل گشت و شاه و حامیش امپریالیسم آمریکا را از قدرت بزیر کشید. ولی امروز زیر تازیانه ضد انقلاب بسرمیبریم، ضد انقلابی که از درون خود انقلاب سر بیرون آورد و چنان وحشیانه دست به نابودی آن زد. بنابراین میباید از خود بپرسیم چرا به چنین اجازه دادیم تا آن غلیان خود انگیخته را غضب کند، تو کویس که او، خیمین، بیان این غلیان بنیادین توده‌ها برای آزادی بود؟

بد تراز همه اینست که امروز شکست را بنیای خود قرار دهیم و چنان کنیم که کویس بخاطر عقب افتادگی تکنولوژیک ایران - که لیبرالها تخریصاً بطور اتوماتیک به "عقب افتادگی توده‌ها" ترجمه‌اش میکنند - را می برای فراتر رفتن جنبش وجود نداشت. این نوع جبرگرایی که کل انقلاب را با

(ب)

خمینی، با محقق افتادگی توده‌ها، بائسکت، شناسایی میکند، مسلماً جایی را برای رفتن باقی نمیگذارد. آنچه مورد نیاز است نگاه نزدیکتری به انقلاب است که با آنچه نتیجه پایان یافته بنظری رسد شروع نمی نماید بلکه برای پاسخگویی به این مسئله که بعد از سرنگونی چه میشود به پروسه انقلابی روسی آورد. این آنجیزست که ترجمه و انتشار ناسیونالیسم، کمونیسم، مارکسیست - هوامنیسم و انقلابات آفریقا - آسیای رایاد و نایفسکا یا که در آغاز انقلابات جهان سوم نوشته شده و امروز حتی از دهه ۱۹۶۰ هم مربوط تر است را الزام آور ساخت. در آنوقت این هشدار بود بر اینکه این انقلابات بدون يك فلسفه انقلاب ممکن است بکجا بینجامند. امروز آن هشدار هم يك واقعیت تراژیک است و هم اشاره باینکه چگونه میتوانیم از نو آغاز کنیم.

نویسنده این جزوه، رایاد و نایفسکا یا، بنیانگذار مارکسیست - هوامنیسم در آمریکا است که طی يك عمر درگیری در جنبشهای مختلف انقلابی، سه اثر جامع تئوریک - فلسفی در مورد فلسفه انقلاب مارکس و انکشاف آن بعنوان دیالکتیک رهایی برای عصر حاضر برشته تحریر در آورده. این آثار عبارتند از: مارکسیسم و آزادی از ۱۷۲۶ تا امروز (۱۹۵۸)، فلسفه و انقلاب از هگل تا سارتر و از مارکس تا مائو (۱۹۷۳) که مورد انسال برای سده مارکس تجدید چاپ گردیده اند، و آخرین اثر تازه از چاپ خارج شده اش روزالاکازامبورگ، آزادی زنان و فلسفه انقلاب مارکس این سه اثر آنچه او يك "تریلوی انقلاب" (*Trilogy of Revolution*) برای عصر ما مینامد را بوجود می آورند که بعنوان جنبشی از پوانیک به تئوری که - با طغیانهای نوین در تولید (اتوماسیون)، در شناسخت (بخصوص در اروپای شرقی، اما همچنین در آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و نیز در بخشهای سیاهان در خود ایالات متحده) - خود فرمی از تئوری بود شروع گردیده، و اکنون هم مارکسیستهای بعد از مارکس و هم تمامی تئوریسینها را بحاقبه فراموشداند تا به حد فلسفه ارتقا پیدا کنند.

در ۱۳۵۶، بهنگامیکه انقلاب ایران آغاز گردید، او در حال کار روی اثر اخیر خود بود. این او را به پیروانیدن اثرات و بی آمده های انقلاب

۱۱۰۵ روسیه - لهستان بزرگ ، بخصوص انقلاب ۱۱-۱۹۰۶ ایران
 سوق داد . بطوریکه در ایران در پیدایش اولین انجمن (سوویت) زنان
 در تاریخ ، انکشافی عمیقتر از انقلاب روسیه را یافت . کار روی کتاب اخیرش
 سبب شد که با استقبال تظاهرات عظیم زنان آزادیخواه ایرانی در روزین -
 الملی زن (۱۲ اسفند ۵۷) شناخته و اهمیتش بمطابق آشپزی برای فصل
 دوم انقلاب ونیز بود بین الملی آنرا برشمارد . وی اینرا به همراه تحلیلی
 از پیرویهای ظهروییافته در انقلاب در نامه سیاسی - فلسفی ه فروردین
 ۵۸ خود ، " ایران ، انکشاف و تضادهای دوران انقلاب " بنکارش برآورد .
 این نامه و سایر نامه های فلسفی - سیاسی وی که دنبال کننده سیر
 انقلاب و خرد انقلاب میباشد عمکی در جزوه ای جداگانه تحت عنوان
 " ایران ، انقلاب و ضد انقلاب " چاپ شده اند . از آنجا که مقدمه دونا -
 یفسکایا بر چاپ فارسی این نامه ها (" سارزه ادامه دارد " برای نبرد
 علیه خمینی - حزب جمهوری اسلامی چه انقلابی مورد نیاز است ؟ " مهر
 ۱۳۶۰) در آن واحد هم در بردارنده یک جمع بندی از دوره انقلابی
 اخیر و هم چشم اندازی برای آینده است ، چاپ همه در آنرا به ضمیمه
 جزوه حاضر ضروری دیدیم .

آنچه دونا یفسکایا در جهان سوم شاعده کرد نه جغرافیا ، بلکه
 ابعاد نوین انسانی ، نیروها و انگیزه های نوین برای تجدید ساختمان
 اجتماع برآغازهایی جدید بود که بلیغشان درست نقطه مقابل عقب افتادگی
 تکنولوژیک است . همان که اولین دولت کارگری در روسیه هم به ضد خود
 - سرمایه داری دولتی - در تئوین شده بود ، او مفهوم نوینی از انقلاب
 پایه نهاد و آنرا بصورت رابطه بین انقلابات کشورهای از لحاظ تکنولوژی
 پیشرفته و کشورهای از لحاظ تکنولوژی عقب افتاده شرکت نمود .

برجسته کرد - سرور تنظیم سرمایه برای رهایی که نسیخواهد تعیین -
 کند و این تکنولوژی باشد و یافتن نقطه حرکتی جدید برای انقلاب جهانی
 در آن امتناع ، با سازشست دونا یفسکایا به ریشه های عمیقی مارکسیسم آغاز
 شد . این بنویه خود مانمود کننده مارکسیسم مارکس بود ، و روشن میسازد
 که مارکسیستهای بعد از مارکس ریشه در مارکسیسم ناکه داشتند چون

کارهای دمه آخر مار کردن را اختیارشان نبود . او يك فلسفه كامل انقلاب را بازيافته بود كه در آن تعيين كنده نه تكنولوژى بلكه خود انباشتسى موجودات انساني است كه نه فقط نيرو بلكه شعور انقلابند .

نوین بودن و عمق سوالات فلسفی ای که این جنبشها مطرح کردند در نایفنگاکایا را بر آن داشت تا این ایده بدی خود که "جنبش از پراتیک خود برمی آید" را بیشتر انگشت دهد . مسئله کشیدی این بود که جنبش از پراتیک ، انقلابیون مارکسیست را از مسئولیتهاشان میسری نمیکند ، کالک برعکس ، که بمنزله مرحله ای جدید از شناخت در مسود رابطه های انسانی با تکنولوژی بود که حال خود تئوری را برای برقراری رابطه جدیدی از تئوری به پراتیک بضاف میطلبید . در عوض چنانچه مادر پروردان وحدت جدیدی بین تئور و پراتیک در برنامیم حاصل از نه خیانت آشکاره ، یقیناً تکنیکی در تفکر را پایه گذار می کند که بجای رها کردن انزویهای خلاقه توده های نوین میلیونی ، خه کند با انقلاب می شود .

تواندن انقلابات آفریقا که به فاصله بعد از انقلاب آناز نزدیکند هم در این زمینه است . آغازهای انقلابات آفریقای همچین ، حتی در رهبران ، اعلام مارکسیسم بعنوان هویتیم بود . معالومست آناهی عقب افتاری تکنولوژیک ، نیاز به صنعتی کردن ، چنان بر رهبران سنگینی میکرد که آنها به یک از دو قطب سرمایه جهانی - آمریکا یا روسیه - رو آورده اند . بدون توده های یعنی بدون شعور آنها بعنوان پایه انقلاب و هویتیم ، راه تریز از نزد - ایزکشیو بازار جهانی باقی نمی ماند .

روانقلابی اما چیزی نوین ، منحصر بفرد و قابله دلپایانه را مکتوف میکند . نوین در انقلاب ایران عم قدرتی عظیم و هم ضمنی عظیم را آشکار میسازد . همان بجز ایران زاد ناه انقلاب توده ای عظیمی بود که بر آسازجا کنده شد و مردم لایه های وسیعتر و عمیقتری از جامعه را در پی خود با نفع انقلاب آورد ، و محارزه وار خود را رژیم استبداد شاهان که محارزه به پیچیده ترین سببهای تکنولوژیک بود را در هم ریخت . بر سینه از عمل سرشویی شاه شکستن استبداد های خلاقه توده ها

بود، توده‌هایی که خود را نه فقط بلکه شه‌ور انقلاب احساس میکردند. شوراهایی که در کارخانه‌ها، شهروریاقت، ارگانهای خودآزادی کارگران، کنترل کارگران بسوزندگی خود، بودند ۲ سال تمام ترور مداوم دولتی با زور اسلحه و البته همواره با تحمیل ایدئولوژی اسلامی یگار گرفته شد تا آن شوراهارا استحاله دهند. و این بمعنی سرکوب تمام ابتکاراتی بود که خارج از مخالفت با "شیطان بزرگ" قرار داشت. همین امر در مورد جوانان بیگار و دانشجو که در سنگرها با رژیم به نبرد پرداختند هم صدق میکند. بستن دانشگاهها و محسسی مدارس یگار گرفته شد تا آن مراکز فعالیت انقلابی - و فعالیت در این دوره همچنین بمعنی جستجو برای ایده‌های نوین انقلابی بود - را خاموش کنند. جنبش کودی برای خود تعیین سرنوشت کردن که در مکتب انبیک نوین بود، و در مصداقه دمقانی زمینها و تصرف کارگری کستوده‌ترین، هنوز ادامه دارد. بسیج هزاران ناره زنان برای روز متوالی علیه خمینی با اعلام "در طلوع آزادی، جای آزادی خالی است"، در وضوح بخشیدن به هدف انقلاب اولین بود. حقیقت مسلم اینست که این نیروهای انقلابی همچنین همانهایی بودند که سعی در تعمیق انقلاب از صری براندازی شاه به آزادی بالفعل و روابط نوین انسانی نمودند. اما آنچه بهمان اندازه حقیقت دارد فاصله تفکر و عمل انقلاب بیون مارکسیست از توده‌های در حرکت است، فاصله‌ای که در نقطه اوج انقلاب به یک جدایی مطلق رسید.

چپ در عوض احساس یان الزام درد و باره سازماندهی فکری برای همیایی با انقلاب، تند نمودن خود مفهوم انقلاب را انتخاب کرد تا جایی که بیان آنرا با خمینی شناسایی کرد. در نتیجه، دنیاالزوی از "ضد - امپریالیسم" او، همچنین دنیاالزوی از عدی او از انقلاب کردید. ما که امروز سمنبرانه نسبت به ضد انقلاب خمینی با خبر گشته‌ایم مسلط نمی‌باید بار دیگر گش تدارک برای انقلاب را به استراتژی و تاکتیک محدود کرده و خود را در وجود شعار ادنیهای صرف - اینبار "مرگ، برخمینی" بجای "مرگ بر شاه" - بعنوان نیروی متحده کننده غوطهور سازیم. نه! کسل تجربه انقلاب دلب میکند که ما خود را فقط بصورت آنچه علیه اش هستیم بیان نکنیم. آنچه مورد نیاز است، بند اصل متحد کننده نوین است که

(و)

بر نقطه اوج بدست آمده در موقع انقلاب بنا کند . *
این حقیقتی است که انقلابی که بود دیگر در حال جریان نیست .
ولی تجربه‌هایی که توده‌ها در آفرینش آن انقلاب و بااستثنای اولین
تسمیه آزادی بدست آوردند ، باین سادگی‌ها معو نمیگردد . خلافتیست
بنیادین نیروهای متنوع انقلاب - کارگران ، جوانان ، زنان ، اقلیتها
(بخصوص کردها) - که همچنین بضعف آگاهی نوینی نسبت بانچه
اکنونی برآست بود ، در خلاشی که ضد انقلاب زمینیی بوجود آورده غسرق
نخواهد شد . در مقطع کنونی ، بهنگامیکه بحران عینی از هر زمان عمیقتر
و سختی توده‌ها بیش از پیش است ، آن آگاهی میتواند نیرویی
تجدیدیه حیاتیبخش برای مبارزات توده‌ای گردد . و در این موقع است کسه
آغازی نوین درخود مفهوم انقلاب قطعی میگردد ، مفهومی که با برشمارش
آنچه خواستارش هستیم ، چشم اندازی از ریشهکن سازی کامل جامعه کهنه
راکشوده و زمینهای برای یک انقلاب بالفعل شود . بنابراین حتی است
که برای از نو آغاز کردن ، باتدارک شورملک خود برای مرحله بعدی انقلاب
شروع کنیم . امیدوارم سهم این جزوه ، به نقطه حرکتی در این مسیر تبدیل
شود .

مبارزه ادامه دارد

تهال - ۱۹۸۳ و ۲۰

* در نطق اصلی کفرانسی که "مرکز تحقیقات و پژوهش ایران" در
واشنگتن دی سی (۳-۲ آوریل اسال) برگزار نمود ، رایا دونایفسکایا
چنین دیدی از تمامیت کارهای مارکس بعنوان آن اصل متحدکننده نوین
را برداشت کرد . وی در صحبت خود در مورد "امروزی بودن هومانیزم
مارکس در سدهٔ مرگ مارکس" بخصوص بر روی اهمیت کشفیات نوین دههٔ آخر
حیات مارکس بعنوان آنچه تمام مارکسیستهای بعد از مارکس را بسزای
ملاقات کردنش بمقابله می طلبید انگشت گذاشت .

فهرست :

صفحه

- ۱ مقدمه :
- ۱ واقعات افریقا و سیاستهای جهانی
- ۵ نظری اجمالی به دهه ۱۹۵۰
- ۹ انقلابات افریقا-آسیا
- ۹ بین افریقاییسم
- ۱۲ در انقشای مخالف جهان
- ۱۴ مرحله جدید در سرمایه‌داری و سرمایه‌داری دولتی
- ۱۹ بوروکراسی روشنفکر و بوروکراسی کارگری
- ۲۳ سوسیالیسم نمی‌تواند توسط یک اقلیت، یک حزب برنده شود.
- ۲۴ یک نقشه خطیست جدید در تئوری : حقیقتیهای ازین سلسله امپریالیسم
- ۲۷ تئوری انقلاب مداوم ژنئسکی در پیرتو انقلاب چین
- ۲۹ عمارتسیم هو مانسیم

ضمیمه :

- ۴۰ مبارزه ادمه دارد ۱۰۰۰ علیه خبیثی - حزب جمهوری
به چه نوع انقلابی نیازمند است (مقدمه ویژه راجاب لاریسی امضا)
۱۳۶۰ ۲۹۵ ۳

مقدمه:

واقعیات افریقا و سیاستهای جهانی

۱۹۶۰ سالی بود که ۱۶ ملت آفریقایی آزادی خود را از بریتانیا و فرانسه بدست آوردند، و تئیکه بلوئیک تکرسیکرد میتواند درحین حفظ تصرف اقتصادی و نظامی خود برکنگوه بدان استقلال تشریفاتی سیاسی اعطاء کند. مردم کنگویی در ایالت شوتمند کاتانگا با این واقعیت نوسن روبرو شدند که امپریالیسم سفید میتواند از طریق یک دست نشانده سیاه صحبت کند. ۳ روزگونا بعد از آفرینش جمهوری کنگو، موسه چومبه (Moise Tshombe) "استقلال" کاتانگا را اعلام کرد و نخست وزیر پاتریس لومومبا (Patrice Lumumba) از سازمان ملل متحد درخواست کمک نمود. در این دخالت سازمان ملل، فرم جدیدی از مبارزه بین دغول اتنی اتحاد شوروی و ایالات متحده ریشه بسته بود.

عملکرد خوشحیف در سازمان ملل برای این طراحی شده بود تا دنیا را به روسیه بتفع دخالت سازمان ملل درکنگر داده بود رابه فراموشی بسپارد. او علیرغم ناهید قیلن اثر براغرام سربازان سازمان ملل، با بیرون آوردن کفتش روی میز کومیدن معترضانه آن، سیاست روسیه و سازمان ملل را درانظار جهان ازعم جدا کرد. او باحانداری از پاتریس لومومبا درکنگر نودی برای ذهن آفریقا- آسیا بود. زیرا این لومومبا بود که برور" مرزهای قبیلهای، یک جنبش حقیقتا ملی برای استقلال ساخته بود.

علت درخواست لوموسا از سازمان ملل این بود که وی فکر میکرد بخاطر حفظ استقلال میتواند هم روسیه و هم ایالات متحده را مورد استفاده قرار دهد. اما قبل از اینکه بتواند مورد استفاده قرارشان دهد، خودش مورد استفاده واقع شد.

قتل لوموسا نتیجه اجتناب ناپذیر زدو بند امپریالیستی آمریکا یا امپریالیسم بلژیک علیه جنبش ملی کنگویی لوموسا بود. بمحض اینکه معلوم کردید خروشچف بسهم خود قصد دارد بابهروبرداری از این قتل توسط شناسایی و حمایت از رژیم آنتونین کیزنگا (Antoine Gizenga) بجایایی ایجاد کند، اشک تمساحی که رئیس جمهور کندی و سفیر سازمان ملل سلسل ریختند بکناری روئیده شد.

این بحالیه طلایی سلطه سازمان ملل - ایالات متحده بر کنکسور (ز و اورانیوم) کوالت و تیتانیوم آن) منجر به پاسخ سریع آمریکا شد. روسیه عقب نشینی کرد و به مقیوش در سازمان ملل والسیرین زورین (Valerin Zorin) دستور داد که فظمنامه ارائه شده سیلان، جمهوری متحده عربی و لیبیا که به سازمان ملل اختیار "استفاده اعمال قهر برای توقف جنگ داخلی" را میداد و نتواند.

قابل سوال است که سازمان ملل بتواند جنگ داخلی در کنکسورا متوقف کند اما ناتوانی اش در متوقف کردن مبارزه آمریکا - روسیه برای قدرتیابی برجهاان حتی است. اکنون خطر تجزیه در این کنکسوی صیبت زده میباشد. هم اکنون ۲ آلمان، ۲ کره و ۲ ویتنام وجود دارد جان آیا باید ۳ کنکسور وجود بیاید؟

۱۱۶۰ - نهمه عذاب مبارزه برای آزادی آفریقا بود. آفریقای همسا حتی درجایی مثل آفریقای جنوبی آپارتیید که شکست خوردند هم سا بآتش کشیدن نودهای نذرنامه هایشان و فریاد برآوردن شدادانه سرزمین ما" (Izwe Letru)، جهان را تکان دادند. در قنا و کینه بداییسی که آنها استقلال سیاسی کسب کردند، شروع به مواجهه با مبارزه برای استقلال اقتصادی نمودند. ۱۷ ملت تازه استقلال یافته متولد شدند: اکرون، جمهوری آفریقای مرازی، حاد، جمهوری کنگو) یکی سابقا بلژیکی

و دیگری فرانسوی) ، راهبوی ، کابین ، جمهوری اسلامی بریتانیا ، ساحل عاج ، مالاگاسی (ماداگاسکار سابق) ، مالی (سابقا سودان فرانسه) ، نیجریه ، نیجریه ، سنگال ، سومالی ، توگو و ولتائیک .
تا آخر سال برناریتترین گوشه‌های حاکمیت برتوی طلب سفیدند بانضمام حاکمیت دیکتاتوری ترور "ساکت" آفریقای پرتغال ، نرواقتناسی شد . قدراسیون سر روی والنسکی (Sir Roy Walensky) توسط حزب متحده استقلال ملی "کت کاوندرا (Kenneth Kaunda) بررود زیا شمالی ، توسط "حزب کنکوه مالاوی" دکتر باندرا (Banda) درنیا زانسد قویا بیمارزه طلسمیدمشد . با اینکه بسیار بدیهی است که "چند نژاد نژاد نژاد روی والنسکی تنها نام دیگری برای سیاست فاشیستی آپارتید (Verwoerd) میباشد ، لیبرالهای سفید پوست کنیا و رود زیا برسید هاند که چرا یک حزب سیاسی ناسیونالیست و نه "چند نژادی" باید بعنوان حامل آزادی در آفریقا بکار گرفته شود . باین سوآن که توسط کمیته کولین مورس (Reverend Colin Morris) برسیده شده ، کت کاوندرا چنین پاسخ داده است :

"و منی به ملل آفریقای ای که استقلال مورد سلطان را بدست آورد - هاند نگاه کنید ، معلوم میشود که در هر مورد آورنده راه حیل یک جنبش ناسیونالیستی بوده است . تاکنون هیچ حزب سیاسی چند نژادی برای آفریقای ها کسب استقلال نکرده است .

مانعق به حقوق آفریقای ها توجه نداریم ، ما برای حقوق انسانی مبارزه میکنیم ، حقوق غیر قابل سلب تمام انسانها . در کبر بودن ما در مبارزه علیه هر نوع امپریالیسم و استعمار بخاطر این نیست که عاملان آن سفید پوستند ، بلکه بدین خاطر است که جوانب بدش بسیار بیشتر از خوبیهایش میباشد .

اکنون میباید اضافه کنم که با اعتقاد من تنها پاسخ موثره مشکلات مربوط به تاه سپر شدن ما اینست که بریتانیا با حسن نیت قدرت را از گروههای اقلیت به اکثریت یعنی آفریقای ها منتقل کند . من قریب اطمینان دارم در وضعی ای که آفریقای ها احساس خواهند

نمود موجب گذاشت آنها شده و میگذارد گذاشته ماندشته ها
 شود، و بدینگونه در رودزبای شمالی دولت جدیدی متولد خواهد
 شد که در آن سیاهان نه به ضرر یک نژاد واحد بل بخاطر نفع
 همه سرشتینانش حاکمیت میکنند چراکه اکثریت هیچ و اهمی از
 گروههای اقلیت نخواهد داشت. (حکومت سیاه، بخشی بین
 کنت کائوندا و کولین موریر)

نوران فعالین بنیادین اخلاقی مردم آفریقا در طی یک دهه کوتاه
 نقشه آفریقا و از آنجا نقشه جهان را بازسازی کرده. از همان ابتدا
 و تئیکه این جنبش هنوز تحت الشعاع انقلابات آسیا و خاورمیانه قرار -
 داشت روشن بود که در انکناف جهان مرحله‌ای کاملاً نوین، مرحله‌ای
 عالیتر، بدست آمده است.

و تئیکه این جنبش بدو در حین جنبش جهانی دوم در ماداکاسکار
 فرانسه، و بعد از جنگ در کنای بریتانیا ظهور کرد، باین خیل اعمال
 قهر زور روند. اما تجربه مائو مائو (Mao Mau) به امیرالایسم بریتانیا
 درسی آموخت - اینکه از این به بعد می باید بامید حفظ امپریالیزم
 اقتصادی، با سایر مبارزات استعمار طلبانه با حسن نیت رفتار شود.

فرانسه دوک با اینکه از جنگ طولانی تلختر با انقلابیون مسلمان
 الجزایر هیچ نیاموخت، از یزوک "نه" کینه کوچک آموخته بود که
 میباید در مستعمرات سابق آفریقای سفلی تغییر روش دهد. از آن موقع
 موج عظیم آزادی حثان امراضوریهای سابق بریتانیا، فرانسه و بلژیک
 را فرا گرفته که در ۲۰ سال کوتاه ۱۹ ملت مستقل - آنها که قوتاً بر شعور
 شد باضافه قنا و کینه - در آفریقا ظهور یافته‌اند. آزادی، سرنوشت
 دیران را عم اعظم کرده است. * ۱۱۶۱ تا جان شامند انرا فاش شدن
 نانکنیکاً بوده و حتی در جایی چون کنیا که یک عامل مستعمراتی ضد -
 انقلابی سفید وجود دارد هم روشن است که روزندگان آزادی قصد
 تاخیر ندارند. آئیر آزادی در سراسر آفریقا، غرب و شرق، شمال و جنوب
 بصدا در آمده است.

*Freedom's handwriting is on the wall for others

نظری اجمالی به دهه ۱۹۵۰

در حالیکه آفریقای ما بسوی آزادی میخروشد، رهبران روسیه برای بهره‌برداری از مارکسیسم منحرف خاص خودشان همیشه حاضرند. اینکه کمونیسم امروزی یکسره با ایده‌های مارکس مخالفت می‌ورزد توسط سرکوب و حشیانة انقلاب مجارستان آشکار گردید. نقشی که خروشچف در تابستان ۱۹۶۰ در سازمان ملل ایفا کرد توسط حزب کمونیستی که در سامبر ۱۹۶۰ در مسکو ملاقات می‌کردند به ثبوتی ای در مورد "دموکراسی‌های مستقل ملی" ترجمه شد. آنها که حاضرند باور کنند که روسیه حداقل در آفریقا برای آزادی ایستادگی میکند میتوانند به کارنامه دهه ۵۰ تگاهی نزدیکتر بیاندازند.

رهبران روسیه تا سالهای ۴-۱۹۵۳ علاقه بسیار کمی به آفریقا نشان داده و قوام نکرومه (Kwame Nkrumah) را یک آلت دست ناسیونالیست برای امپریالیسم بریتانیا خواندند، برجسی که قبلاً برای نیروی هندوستان ذخیره شده بود. کمونیسم روسی به جهسان غیر متعهد بخصوص در آفریقا لاقط باین دلیل که کسی را در آنجا نداشت مظنون بود. کسی هم نبود که با آن یک جعبه نموده‌ای بوجود بیاورد. نه پرولتاریای قابل توجهی وجود داشت و نه بورژوازی بومی آفریقای قابل ملاحظه‌ای. روشنفکران طبقه متوسطی که جنبش رارهبری می‌کردند نه در مسکو بلکه در مغرب تحصیل کرده بودند. اگر ایستادگان آرزویی داشتند که داشتند. این نه کمونیسم روسی بلکه پسان آفریقای کم بود. عجالتاً همانطور که در مورد قنا، اولین کشوری که استقلالش را بدست آورد، میشد مشاهده کرد، رهبری بد بریتانیای کبیر نزدیکتر بود تا به روسیه.

خروشچف جهان نوینی را در حال ظهور میدید که هیچ چیز بی‌مندی روسیه نبوده و تمایلی به پیروی از راه روسیه نشان نمیداد. او می‌باید دخالت میکرد مبادا که این جهان نوین را از دست بدهد.

نتیجه، ایفای نقش در سازمان ملل و حمایت ادعایی نامحدود ۸۱ حزب کمونیست از موزکاسی های مستقل ملی " بود .
 در ۱۹۵۶ خروشچف برای اولین بار اعلام کرد که جنتا میریتا لیبتی "اجتناب ناپذیر نیست". سخنرانی معروف وی علیه استالینسیم در کنفره بیستم حزب کمونیست روسیه به خروشچف استالینیست اجازه داد تا از این به بعد تحت پرچم "خدمت ناپذیر مارکسیسم لنینیسم" حرکت کند . از اینرو در برابر کشورهای که با خون و عرق خود آزادیشان را بدست آورده بودند میتوانست بعنوان مبلغ يك تئوری رعایی ظاهر گردد .

استالین زدایی ، اولین اقدام در تغییر خط روسیه بود . اما آنچه در خروشچف اواخر دهه ۱۹۵۰ اعتماد بنفس و اعتماد خارج از حد ایجاد کرد ، قمر صوبی (اسپاتنیک) بود . در دایره استالین بیس بیطرفان مکرر صورت گنبد کامل بر آنها شکوفا بود . خروشچف آنها را در بغل فترت و با ایشان گفت میتوانند راه مستقیم خود را بروند . مانیفست جدید توضیح داد که "یک دوره جدید تاریخی در زندگی بشر آغاز گشته است . ای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین که آزادی خویش را بدست آورده اند شروع به شرکت فعال در سیاست جهانی کرده اند . اگر کسی باینکه " سیاست جهانی ؛ سیاسی کمونیستی است شک دارد بگذار مانیفست را بخواند !

درس که خروشچف در " سیاست جهانی " به جهان آفریقا - آسیا و آمریکای لاتین میدهد - که جنتا " مقدر اجتناب ناپذیر نیست " - به پیروی باین معنی میباشد که روسیه قمرهای صوبی و آی سی بی ام ها سیاست را تابع سیاست غرب میکند . برعکس ، روسیه قهرمان " همزیستی مسالمت آمیز " میزرد چون جنگی که " مقدر اجتناب ناپذیر نیست " بدین معنی می باشد که غرب از اینکه نتواند همچون کوچک آنرا ذکر مثل عام انبی شود ، بر روی جوی نازک قدم برسد دارد . بنابراین " موزکاسی های مستقل ملی " - روان معن است در سرازه تسلیمین آمریکا - ملی فراوری گشته ، و روسیه در کف پایتالار هر آنچه از دستش برآید انجام میدهد و اد

بنیک کلام، "همزیستی مسالمت آمیز" بمنزله پروژاندن با احتیاط هر-
بحرانی، از کنکو گرفته تا کوبا، میباشد.

برای کویز از تکه شدن بین دو قطب سرمایه داری دولتی در حال
جنگ آمریکا، و روسیه، توده های آفریقایی می باید مستقیماً به کارگران
کشورهای از لحاظ تکنولوژی پیشرفته چه روسی چه اروپایی غربی یا آمریکا
روسیا بوند. در چنین بستری است که می باید به مبارزات آمریکا و اروپا
علیه اتوماسیون، با جدایی بین کارفکری ویدی اش، نگاه کرد.

خود انگیختگی سیاهان آمریکا از زمان تخریم موفق اتوماسیون در
بوتنکامری و بخصوص از زمان تحصن عام برای انقلاب آفریقا ضعیف قدرتی
میباشد. این نیست که سیاه خودشن را با انقلاب فقط. بعنوان مسئله
رنگ پوست شناسایی میکند. مسئله اینست که او در زندگی هرروزه خود
در مبارزه اش با جامعه موجود، انقلابی است و در نتیجه درکی بلاواسطه
و عمیق از مفهوم انقلاب آفریقا دارد. سیاه بخاطر جایگاه منحصر-
بفردش در زندگی آمریکا، برای کل طبقه کارگر آمریکا یک محرک است.

در نظر اعتراضات توده های لندن علیه کشتار شاریویل و در جنبش تحریم
کالا های آفریقای جنوبی، "مردم غامی بریتانیا با تمام آنها که در آفریقا
برای آزادی می جنگند یک نزدیکی نشان داده اند. این نزدیکی به
تظاهرات ابراز همدردی محدود نمیشود و در بیطن مبارزه روزمره علیه
سرمایه داری قرار دارد.

بدون کمک اکثریت کارگران یا کشورهای از لحاظ تکنولوژی پیشرفته
نه انقلابات آفریقا و نه آسیا میتواند از استثمار سرمایه داری و برنامه ریز
دولتی بیبروکرات بگریزد.

وقتی من ابتدا در ژوئن ۱۹۵۶ انقلابات آفریقا را تحلیل کردم
پرسیدم که آیا "این بیداری عظیم می باید محدود ماندن در
منزل نیمه تراشی بود. آیا می باید یک از دو قطب سرمایه
دولتی - روسیه یا آمریکا - را انتخاب کند؟"
بنظر من پاسخی که آنتونچ در اولین چاپ این - زوه، بان سوال

دادم امروز همچون ۲ سال پیش معتبر است .

رایسا دونایفسکایا

آورگسل ۱۹۶۱

دیترویت ، میشیگان

ایالات متحده آمریکا

7700

انقلابات آفریقا-آسیا

نیجریه با جمعیتی ۳۵ میلیونی بزرگترین کشور آفریقای غربی است که در ۱۹۶۰ در مواجهه با استقلال مجدد با این مسئله روبرو گردید که آیا استقلال بمعنی يك ملت نوین خواهد بود یا بمعنی امکان تداوم استعمار امپریالیستی در کشوری که از لحاظ جغرافیایی و قبیله‌ای منقسم می‌باشد.

آیا بیاید بین کمونیسم و "تجدید سلاح اخلاقی" (Moral Rearmament) که هر دو بیک اندازه کامل مسلح اند، یکی را انتخاب می‌کرد؟

پان آفریقائیسم

بنظر می‌آید که نقطه عزیمت تئوریک برای نوع جدیدی از ناسیو-نالیسم که پان آفریقائیسم نام دارد فلسفه‌ای است که دکتر دبلیو. ای. بی. دبوئیز (W.E.B. DuBois) ، تاریخ‌دان برجسته آمریکایی و بنیانگذار جنبش نیاکارا برای حقوق کامل سیاهان آمریکا در ۱۹۰۷، انکشاف داد. "ما" سفانه همانطور که برای دبوئیز مفهوم انکشاف سیاه آمریکایی به‌عبارت بر "۱۰ با استعداد" مبتنی بود، فلسفه پان آفریقائیسم از هم برهنای مفهوم همزاد "۱۰ با استعداد" یا "هوشمندان متفکری" که

از روی نهاد های امپریالیستی کارکنند قرار داشته است . اولین اظهاریه او در ۱۹۱۹ میگوید "نژاد سیاه از طریق هوشمندان متفکرش . . . برقراری نهادی تحت مجمع ملل برای مطالعه مشکل سیاه را مطالبه میکند ."

با چنگ دوم جهانی صحنه کاملاً عوض شد . اینبار توده های ملیونی آفریقایی طلب آزادی کرده و میکنند . آنها در راه آزادی از قزنها استثمار امپریالیستی هستند ، استعماری که همواره چهره های سفید در برداشته . آفریقا برای آفریقایی ، اکنون بمعنی بدست گرفتن سر - نوشت خویش است نه تعویض ستم سفیدچهر با ستم سیاهچهره ، هرچند که آن تعویض در ابتدا شاد بیخش باشد .

از طرف دیگر ، هدف بان آفریقانیسم بعنوان یک تئوری ، ب مفهوم یک ایالات متحده آفریقایی بود که شاه نشین های چون اتیوپی و پانیا همای امپریالیسم آمریکا با گردانندگان بومی سیاهش مثل لیبریا را هم شامل میشد . در میان رهبرانیکه برای رهبری جنبش برخاستند - و تعداد آنهايي که قبلاً مارکسیست بودند هم کم نبود - مسئله تعیین سر نوشت یک ملت به مسئله مدیریت و قدرت تنزل داده شد . تنها از بعد کار بود که آنها جستجوگر ایدئولوژی ای که مناسب بنا قدرتشان باشد میکردیدند .

همانطور که در مورد نویسنده فقید هند غربی جورج پاد مور (George Padmore) میتوان مشاهده کرد ، این امر یقیناً بمنزله تجسم خوش بنیادین آزادی نبود . او تا قبل از جدایش از کمینترن ، ربع قرن جزو سلسه مراتب آن بود . جدایشش ب معوض آنکه بنیادین باشد تشکیلاتی بود . حال که مردم آفریقا هم قدرت دولتی بدست می آورند ، معلوم گشت که تفکر کمونیستی یعنی سرمایه داری دولتی اواز هر زمان دیگری عمیقتر ریشه بسته بود . اتحاد شوروی برایش قدرت دولتی ای که بآن چشم امید داشت باقی ماند . نه فقط از قدرت دولتی روسیه نبریده بود ، بلکه [قبلاً] قدرت بریدن از عمیق قدرت دولتی ای - منجمده

۱- جورج پاد مور ، Pan Africanism or Communism ،
The Coming Struggle for Africa

بریتانیا، فرانسه، سوئد و آمریکا که فکر میکرد ممکن است مورد استفاده قرارش دهد را هم نداشت.

در همان زمان یاد مور خود را به قنا، اولین دولت مستقل آفریقایی، بعنوان مشاور در امور آفریقایی نخست وزیر نگروده متصل نمود. او قنا و نگروده را "بان آفریقائیسیم در عمل" خواند.

سپس نگروده در راستای بان آفریقائیسیم، محمد قهر، نهر و بیطرفی آسیای را بهم پیوند زد. همانطور که یک هواخواه بیانش کرده (نگروده) در یکی از برجسته‌ترین حوادث تاریخی پشتهای برنامه‌های برمنای ایده های مارکس، لنین و کاندی طرح کرد. . . . ۱- از این که بگذریم، منظور از نزدیک شدن چنین بان آفریقائیسیمی کاتالیزور کردن جنبشهای آفریقایی و وادار کردن نشان به کار در درون نظام سرمایه‌داری دولتی است. این بدان معنی نیست که صانعی بدانگونه‌ای خواهند ماند. یک خیزش بنیادین برای آزادی باین سادگی‌ها مطیع نمی‌شود.

۱- ج. ر. جانسون (J. R. Johnson)، *Facing Reality*، صفحه ۷۷. تصدیق میکنم که ترکیب کردن مارکس، لنین و گاندی شاهکار بزرگی است. اما برای جزوه‌نویسی چون ج. ر. جانسون گسه برای ایالات متحده شورایی اروپا، ایالات متحده شورایی آسیا، انقلاب جهانی، مبارزه علیه "نفس بوروکراسی، خود تحرک زاین توده‌ها، و نیروها و انگیزه‌های جدید برای تجدید ساختار جامعه برمنسای آغازهایی کاملاً نوین، چنان بعداً سخن صیقلت بفرجام رسیدن بنا نگروده بعنوان معرف نوین، بیگانه معرف نوین، واقعا تا ترانکیز است. چیز دیگری برای اضافه کردن نیست مگر اینکه به‌سراه عملت بگویی "آه، یوریک بیچاره، میشناختمش. Alas, poor Yorick, I knew him."

۲- خواننده علاوه بر اتوبیوگرافی نگروده، دنسا، میتواند از اصول وی و نیز اصول سایر رهبران آفریقایی چون لئوپولد سنکور (Leopold Sangor) در شماره اکتبر ۱۹۵۸ *Western World* که حاوی میا- حشای در مورد "استقلال و حق حاکمیت مردم آفریقا" میباشد، یک بازرسی سریع کند.

انقلابات مستعمراتی عصر ما ۲۲ کشور جدید درخاورد، و خاورمیانه و آفریقا به رصه وجود آورده اند. این موج تاریخی بهیچ وجه سرخود را در آفریقای غربی طی نکرده است. جبرسد به آفریقای شرقی، آفریقا شمالی و آفریقای جنوبی آیارتید زده. حتی اگر عجالنا خود را به آفریقا غربی عم محدود کنیم، مسئله صنعتی کردن بهیچ وجه یک راه یکطرفه سرمایه دارانه نیست.

با اینکه هر دو توده بزرگ سرمایه جهانی قدرتمندند، بعضی اینکه اتکای ملت‌های جدید از حکومتها به مردم عامی کشورهای اول لحاظ تکنولوژی پیشرفته منتقل شود، آنها دینتر محکوم به ماندن در منزل نیمه راهی برسر تلافی تاریخ نخواهند بود.

بگذارید فراموش نکنیم که جنگ کره نامحبوب ترین جنگ در تاریخ آمریکا است در عین اینکه جنگ الجزایر در بین جوانان فرانسوی که بجنگ فرستاده شده بودند، فراخواننده شورشیهای بالفعل گردید. قدر - تهای موجود این علائم را اشتباهی نمیدانند؛ آنها واقفند که به ایشان گفته شده که دست از انقلابات آفریقا - آسیا بردارند. از طرف دیگر بنظر میرسد که رادیکالهای قدیمی به معاف کردن توأم با "حمدری" این انقلاب و نگاه عالمانه تمایل دارند که حاکمی از اعتقادشان باینست که برای آفریقا و آسیا هیچ راهی مگر صنعتی - کردن سرمایه داری باز نمی باشد. عدم قابلیت آنها در اینکه از لحاظ فکری به عصر جدید قدم بگذارند، چیزیست که به تئوری گذشته وفاکنند امروز زمین کجی میکند.

در انتهای مخالف جهان؟

اعوام آمریکا از لحاظ جغرافیایی، صنعتی و نه فقط بر حسب قدرت بلکه همچنین تا آنجا که کارگران پیشرفته مدعا غیر سیاسی اش مد نظرند، نسبت به آفریقا در انتهای مخالف جهان قرار دارد. طبقه کارگر آمریکا نه فقط برای روشنفکران اروپایی بلکه حتی برای کارگران اروپایی یک مدعا بنظر میرسد. آنها روزمذکیش در بسیاری از

صنعتی را تشخیص میدهند اما از آنجا که کارگر آمریکایی يك "حزب کارگر" نساخته، غیر سیاسی بنظر می آید. معجزا با اینکه حقیقت دارد که کارگر آمریکایی مخالفتش با سرمایه داری را با گونه ای متفاوت ابراز میدارد، اینکه او غیر سیاسی است یا کمتر از برادران اروپائیش ضد جنگ می باشد حقیقت ندارد.

این امر که علیرغم رکود و شناسایی شدن جمهوریخواهی با رکود دراز همان عمو، ملیونهایتر به آیزنهاور فقط بخاطر اینکه او قول پایان جنگ کرده را داد، رأی دادند، باندازه کافی ثابت میکند که در ذهن کسارگسوان صلح بر تمام مسائل دیگر تفوق داشت. و کارگران در رأی برکناری دادن به دولت ترومن، تصدی جایگاه دولت جدید را هم محدود نمودند.

اعلان اینکه جنگ کره نامحبوب ترین جنگ در تاریخ آمریکا بود صرفا به ششستوی مغزی برخی سرمایه داران آمریکایی توسط کمونیستهای چینی اشاره نمیکرد. (تا زمانیکه استاند ار فابیزوما (Faubus) ولایت راکها (Little Rock) وجود داشته باشند، تا آن زمان ششستوی مغزی توسط کمونیستهای چینی آسان خواهد بود. اما مهم ترین چیز در سرمایه ششستوی مغزی، سرعتی بود که این کلمه در کارخانه ها توسط کارگران برنژیده شد تا با آن "افواکری" ("a talking to") از جانب مدیریت و معینطور رهبری کارگری را توصیف کنند).

عصر ما بد رستی بعنوان عصر مبارزه برای اندام انسانها مشخص شده. آن مبارزه تازه آغاز گشته است.

انقلابات آفریقا - آسیا حقیقتا در آنجا، در بر ۲ اقیانوس، ۷ دریا و خشکی های بزرگ قرار ندارد در حالیکه ما "در اینجا" این، بی - خطرو بی توجه. این فقط جنگ نیست که برفضا سنگینی میکند. ایسن مبارزات نوین آزادی در سرزمینهای "عقب افتاده" است که به قلوب، اندام و تشنات کارگران کشورهای "پیشرفته" نزدیکی بسیار دارد. هماران کارگر و دانشجویی که برای شنیدن نام مویا کنیسا (Tom Mboya) در تور سخنانی این در آمریکا حاضر پیدا کردند نشانها

از آن است. نشانه بارزتر، مبارزات روزمره‌ای است که کارگران علیه شرایط کاری که آنها را بردگان مزدگیر میکنند انجام میدهند. مبارزه روزمره علیه شرایط کاری که کل فعالیت دوران زندگی آنها را میدل به زائده‌ای از ماشین غول‌پیکر انومانیزه شده می‌نماید که هم از آنها کار زیاد از حد کشیده و هم از کار بیکارشان میکند.

اینکه این دونوع مبارزه درد و قطب مختلف جهان درجه‌موقع کجا و چگونه در مبارزه‌ای واحد برای یک جامعه نوین بهم بیامیزند، تاحدی بستگی باین دارد که جنبشهای رعایی ملی درجه‌موقع کجا و چگونه به سؤال از اینجا به بعد چی؟ پاسخ دهند.

مرحله جدید در سرمایه‌داری: سرمایه‌داری دولتی

واضح است که جنگ جهانی دوم فقط بدین خاطر پایان یافت که روسیه و آمریکا، این دو رقیب جدید برای قدرت جهانی، برای آنموقع باندازه کافی کشیده بودند. کوبی بخاطر اشیاء اینکه صلح تنها وقفای ناآرام بین دو جنگ است، آنها سرتاسر جهان را علامت‌گذاری کردند: ۲ آلمان، ۲ چین، ۲ ویتنام.

در حالیکه روسها تاراج هرچه در شمع دید بود، از آلمان شرقی تا فنلاند، را شروع کردند، آمریکا این یگانه فاتح غنی دریافت که به معنی گرفتن باید بدهد. آمریکا "بخاطر نجات اروپای غربی از انقلاط پرولتری بدفاصله "برنامه مارشال" (Marshall Plan) را آغاز کرد. آمریکا اصلاً نمیتوانست من انقلابات مستعمراتی که در آنموقع در حال پایان بخشیدن به امپراطوریهای "متفقین بیروزش" (بریتانیا و فرانسه) بودند را بخواباند. خاور دور، خاورمیانه، مدیترانه، آفریقا، همه مطواز ظمیان بودند. بنابراین همچنین می‌بایست به برنامه "سند ۴" (Point 4) کمک به کشورهای توسعه نیافته را روی آورد. روسیه هم دریافت که چنانچه بدو اعد در سابقه سلطه جهانی باقی بماند، می‌بایست "کمک به کشورهای توسعه نیافته" خود را شروع کند (زیرنویس در صفحه بعد)

دورزمانیکه سرمایه‌داری در این مرحله از انکشاف و زوالش نرسه از مازاد تولید "و" سرمایه مازاد" بلکه از افت نرخ سود در تناسب با حجم سرمایه بکار انداخته شده در عذاب است، از طرفی برای روسیه و از طرف دیگر برای آمریکا مشکل اینست که سرمایه از کجا بیاروند تا به کشورهای توسعه نیافته بدهند. بیک کلام، کل سرمایه لازم برای گسترش بطور استثنائی ناممکن است. این امر چگونه پدید آمده؟

مادری عصری زندگی می‌کنیم که حتی از نقطه نظر "اقتصادی محض" هم پیشگویی مارکس در مورد فروپاشی سرمایه‌داری از تئوری به همستی منتقل شده است. دهه ۱۹۵۰ مشخص کننده مشکل سرمایه بورژوازی محاسبات تنگ سرمایه دارانه بوده در حالیکه در آن واحد روشن سازنده این فرض نهایی مارکس گردیده که سرمایه‌داری حتی اگر "سرمایه تمام ۲۴ ساعت روز... (کارگر) را عملاً تصرف کند" فرو خواهد آمد باشد.

استدلال مارکس اینست که چون ارزش اضافه فقط از کار زنده ناشی میشود، سیستم فروش و خرید ریخت. معیناً افزایش تضاد منتهی انکشاف سرمایه‌داری که بر این استثمار قرار دارد در استفاده از کار زنده کمتر و ماشین آلات بیشتر است. تضاد بین نیاز هرچه گسترده میزان کار زنده برای بحریان اندازه تن میزان هرچه بیشتری از کار زنده در آن واحد یک ارتقا وسیع بکارگران و یک افت در نرخ سود ایجاد میکند. بنظر من آمد سود سرشاری که در دوره اوج امپریالیسم از تاراج آفریقا و استعمار شرق بیرون کشیده میشد، پیشگویی مارکس را نقض میکند، بطوریکه نه فقط اقتصاد دانان بورژوازی بلکه حتی مارکسیستهایی به قامت روزالوکزامپور، نوشتند که بجای انتظار افت نرخ سود برای انحلال

(زیرنویس صفحه قبل) - اولین اعلان نسبتاً همه جانبه اینرا میتوانیم در (Soviet Economic Aid)، جوزف س. برلینر - (Joseph S. Berliner) بخوانید.

۱- سرمایه، جلد ۳، ص ۶۸، همچنین نگاه شود به کتاب "سرمایه مارکسیسم و آزادی، قسمتی که" در هم شکستن سرمایه داری بحرانهاست

سرمایه‌داری، همان بهتر که منتظر "زوال ماه" شویم. ^۱
 حقیقت اینست که هرچقدر هم حجم سودها آید اریابند، و هر قدر هم
 سختی بیرون کشیدن ساعات پرداخت نشده کار بزرگوارگران سنگینی
 کند، برای در جریان نگهداشتن سیستم دیوانه سرمایه‌داری با همسان
 انبیه سودآوری بمیزانی هرچه گسترده‌تر، باندازه کافی سرمایه تولید
 نمیشود. همان‌طور که بحران جهانی ۱۹۲۹ اینرا در کشورهای پیشرفته
 نمایان ساخت، انقلابات آفریقا-آسیا هم در دهه ۵۰ هجری در زمان
 رونق مکتوف ساختند که برای توسعه اقتصادهای توسعه نیافته سرمایه
 کافی وجود ندارد. تا زمانی که نیروی محرکه تولید کم‌اگان انباشت ارزش
 اضافه (ساعات پرداخت نشده کار) - چه برای کارخانه‌های خصوصی
 چه برای سفینه‌های دولتی - باقی بماند، تقای طبقه خاکه برای
 تصرف تمام ۲۴ ساعت کار انسان هم در ایجاد سرمایه کافی برای
 کردن "سرزمینهای عقب افتاده" درمی ماند. تئوری و واقعیت چنان
 بهم نزدیک شده‌اند که امروز مشک بتوان کسی را پیدا کرد که مدعی
 وجود مازاد سرمایه در نقطه‌ای از جهان گردد. وقتی به اقتصادهای
 عقب مانده‌ای چون هند، چین، آفریقا و آمریکای لاتین نگاه شود، این امر
 (بقیه از صفحه قبل) آزادی انسانی و جلد ۳ سرمایه نام دارد و مفهوم
 شوریک، مارکس در برابر زمینه فرودیزی ۱۹۲۹ می برد از . . .
 ۱- همان‌طور که در مارکسیسم و آزادی نوشتیم "سرمایه واحد، اگر
 سخاوتمندی استثنای رانندار" رهبری اشتراکی شرکت خودو شجاف، در مرحله
 خاصی یان کارخانه عالی خود کار یا یک جت بعب افکن خواهد داشت
 اما نمیتواند برای رشد استنادار زندگی توده‌های کارگران توقف کند.
 ممکن است بتواند از اشکال انراطی تر بحران‌های معمولی تجاری-لو-
 گیری کند، اما حتی در درون خود جامعه هم نمیتواند از بحران درونی
 تولید فرار نماید. . . هم از اینروست که مارکس در سراسر سرمایه پافشاری
 میکند که یا خود بخشی از آن، برنامه کارگران آزادانه متحده شده را
 دارید، و یا ساختمان سلسله مراتبی روابط در کارخانه و برنامه‌استنداد
 را. . . بی‌مبانی ای وجود ندارد". (س ۱۳۶)

بدیهی بنظر می‌رسد. این درآرزیای غربی، آمریکا و روسیه بهمان میزان بدیهی است. اکنون ایندئولوژیهای سرمایه‌داری بعد از قرن‌ها سلطه جهانی می‌باید اذعان کنند که دوسوم جهان هنوز درکسنگی مفرط بسربرده و یک سوم دیگر مشغول ابداع راه‌هایی برای تصرف هرچسه بیشتر کارگران است.

بین سرمایه‌داری خصوصی و دولتی در این [امر] هیچ تفاوت اساسی ای موجود نیست. سال ۱۹۶۱ تا پیدی دراماتیک بهمراه آورد. در این سال روسیه مقتدر، بزرگترین پاداشی که برای دادن به اولین فضاورد جهان یوری گاگارین بخاطر دستاورد خارق‌العاده کشتن بدور مدار زمین میتواند پیدا کند، اعدای یک آپارتمان و اتاقه به او عسر و دوزخندش بجای دواتاقی که تا آنوقت در اشغال نشاند می‌باشد.

اقتصاد دانان دوران دایمی وجود دارند که با دیدن بن بست نویدانه سرمایه‌داری، در آرزوی فروش ایده "آنترناسیونالیسمی" مسیحی "به غرب" اند. آنها احساس می‌کنند که اکثریتی بر ناه اجزایی برای بنای آن ایده برویتر ابداع نمایند، طبقه سرمایه‌دار " فشار بیش از حد" متحمل نشده و در عین حال برای رهبران مناطق عقب مانده هم که در آنصورت در مقابل کمونیسم توتالیتری یعنی سرمایه‌داری دولتی، " سرمایه‌داری دموکراتیک" را انتخاب خواهند کرد، باندازه کافی مقبول خواهند بود.

یکی از این اقتصاد دانان دوران دایمی باربارا وارد (Barbara Hard) است که تیسۀ نازمه نخست وزیر قنا برای ارائه یکسلسله " سخنانی درباره امور جهان" در دانشگاه تئا انتخاب شده بود. او گفت: " درد بره اوج برداخت وام خارجی، معاملات خارجی آمریکا بسختی یک پنجم بریتانیاست. . . درد امروز جهان کمبود سرمایه است نه مازاد سرمایه‌داران رقیب برای سرمایه‌گذاری در خارج".^۱ با این وجود خانم وارد می‌خواهد غرب را رامی کند که هم

۱- باربارا وارد، Five Ideas that Change the World ص ۱۳

سرمایه‌گذاری کند و عمیقاً محابا بدعهد. او "بوند" غرب را تنها از این طریق می‌بیند. از اینرو و توفش بر کمبود سرمایه، او را از ارائه نژش باز - نمیدارد که "قدرتمندان" میتوانند به آفریقا و آسیا آنقدری که اقتصاد آن کشورها "در این مرحله" قادر به "جذب کردن" میباشند، ببرد از بند. او در واقع اصرار میورزد که کل میزان مورد نیاز "حتی یک درصد درآمد ملی آمریکا نیست".^۱

مضحک، کلمات "در این مرحله" است. او تا "کند" میکند که در واقع این عقب افتادگی کارگران - "کمبود نیروی انسانی کارآزموده"، یک عامل شدیداً محدود کننده است - میباشند که اقتصاد را وارد بند قبول ندره ندره منتهی کردن میکند. این صدمه دادن "تا به دهه" یعنی نه کمتر از نیم قرن، بدرارازا خواهد کشید! معلوم است خانم وارد هیچ عدلهای ندازد. اما شریستی که کسب آزادین را میکند عدله دارد. خالقهای آفریقا - آسیا قصد ندارند منتهی کردن اقتصادشان را (چهرسد به به اصلاحات ارضی و تحدید سازماندهی کاست) چند قرن بدرارازا بمانند. در تیتا همین سرعت جلزونی نوسازی اقتصاد در عمدت است که باعث روی آوردن مشتاقانه دنیای سیاه بسوی چین شده ظاهرآ همین در حال کشیدن حاد و جدیدی به صنعتی کردن بود. باغصب و در ترون ساختن مفهوم مارکسیستی رهایی و استفاده از آن برای رسیدن رژیم فاسد جیانگ کایجک، قدرت چین مانو در جذب مردم سیاه جهان بطور مستقیمی افزایش یافت. نه چند کره و نه اولین نصرف تیت، در برداشت آزادی و انرژیهای خلافت تازه رماننده جهت تجدید سازماندهی رژیم نیمه فکودالی بر بنیاد های نوین تعبیری داد. بنظر می رسد که چین با برنامه های مدل روسی اثر در معایسه با سرعت جلزونی صنعتی شدن عمدت، جهش مستقیمی بدرون جهان اول حاداً تکنولوژی پذیرفته نموده، تولید فولاد بریتانیا را بمقابله میباید.^۲

۱ - باربارا اوارد، *Interplay of East and West*

۲ - Ygael Gluekstein (ایشتر گلوکسنتین)، *Mao's China*

محمدتین اثر اخراجوا کیچین (Chao Kuo-Chin)

ولی بزودی معلوم شد "عمر" جهش بزرگ به پیشی "هم که انجام شده بود، بر روی کمربنده توده و نه برای آنها صورت گرفته بود. آنچه در نتیجه رنج ازبام تا شام در حال استقرار بود نه يك جامعه نوین بلکه توانلیتاریتیس سرمایه داری دولتی بود. سعی چین مائو برای طی مسیری بهتر از روسیه از طریق کار سرمایه‌دانه‌ای، انضباط سرمایه‌دانه‌ای، و زندگی سرمایه‌دانه‌ای در آنچه حزب کمونیست چین "جرات" "کسون" نامیدن آنها بخود داد، باعث تجدید نظر ملتهای جدید سیاه شد. این نیست که طغیان تیت همسان عظمت انقلاب مجارستان با شوراهای کارگری بود، اینهم نیست که تبتی‌ها اولین کسانی بودند که علیه کمونیسم پروکراتیک طغیان کردند. سالها قبل، دهقانان وینشام در مبارزات تسلیم‌ناشدنی خود علیه امپریالیسم فرانسه از عویش مین روی برافشته بودند. اما در آنه‌وقوع زمان آن فرانسیسید بود تا سایر مردم سیاه نگاهی دوباره به کمونیسم آسیایی بیاندازند. اما امروز آفریقا نیز آماده بزیر سوال بردن راه صنعتی کردن چین است.

بورژوازیهای روشنفکر و بورژوازیهای کارگری

بزرگترین مانع در راه انکشاف بیشتر این جنبشهای رعایای ملسی از جانب بورژوازی روشنفکری‌ای که برای "رعبری" آنها ظنهورافتسه، ناشی میشود. بهمین نحو بزرگترین مانع در راه فائق آمدن طبقه کارگر بر سرمایه‌داری، بورژوازی کارگری‌ای که رعبریتر میکند است. از وقتیکه کسادى ۱۱۲۱، ورشکستکی سرمایه‌داری مالکیت خصوصی را نشان داد، روشنفکر طبقه متوسط برنامه دولتی را با فویش گرفته‌است. او بجای اینکه مثل سابق با طبقه متوسط بومی کار کند، شهر را

(مقیه Planning and Organization on Mainland China)

۱- جالبترین اشارات و شواهد مستند در مطبوعات یوکوسلاوی ظاهر میشوند. "کمونها" در مطبوعات روزانه، هانگی و ما عمانه آنها منعکس میشوند. New Leader (هژوشن ۱۱۵۹) ضمیمه ویژه‌ای در اینبار دارد.

بمقد رهبری و کثرت دهقانان علیه سرمایه داران بومی خصوصی ای مثل حیانت کایچک که با امپریالیسم پیوند نزدیک دارند، ترک میکند. قزاق - آمدنش در روستا بخاطر رهبری و کمراه کردن دهقانان میتواند از سر میز یک کافه پارسی یا همراه با بیشترین از خود کد شتکی هما باشد. اما در جایی که او "بذور طبیعی" بمقام نمیرسد (یعنی از طریق ضد انقلاب همانند روسیه، جایی که او آشکارا بعنوان طبقه حاکمه منصوب گشته)، بخاطر امکان تبدیل شدن به نماینده برنامه دولتی در کارخانه و مزرعه، کاملاً حاضر است هر چیزی که لازم باشد را فدا کند.

واقعیت کویزنا پندیر عصر سرمایه داری دولتی کنونی اینست که روشنفکر طبقه متوسط بعنوان یک پدیده جهانی، "اند بوید و آلیسم" [فرکرایی] رابه "کلکتیویسم" ترجمه کرده و این برای او بمعنی مالکیت ملی شده، مدیریت دولتی، برنامه دولتی است.

این در سالهای بعد، از جنگ در عمه جا، از انحازیه های "سو-سیالیستی" اسرائیل (که در عین حال بزرگترین مالکان کارخانه های می باشند) تا اسرمان جوانی که بنام ناسیونالیسم با اسرائیل جنگیدند سربرون آورده. واکنش در عراق بصورت نوع بومی ناسیونالیسم کم-و-نیستی ای که ناسیونالیسم ناصر را بمقابله طلبیده ظاهر گشته.

چند درکشورهای عقب افتاده و چه پیشرفته، روشنفکر بوروکرات متحد راسخ بوروکراسی کارگری در برابر انقلاب پروولتری است. شغل او کنترل طغیان دهقانی یا مخرطغیانی توده ای دیگر و ممانعت از خود انکشافی آنها می باشد.

البته نمون اصلی و استاد همه آنها حاکم چین مائوتسه تونگ است که زمانی یک انقلابی مارکسیست بود. در انقلاب ۲۷-۱۹۴۵ چین مائو بناسیل انقلابی دهقانان را کشف کرد. وقتی انقلاب عظیم در شهر شکست خورد، مائو دریافت که طغیان دهقانی درست بخاطر اینکه از مرکز یعنی از مقر حکومتی بسیار منزوی است میتواند ادامه پیدا کند. مائو برخلاف آنچه تمام انقلابیون مارکسیست بعد از او بهنگام شکست انجام داده بودند، نه به زندان یا تبعید، بلکه به کوههای وسیع

بناگام شود The Philosophy of Nationalism اثر گمان ناصر

رفت تايك جنگنده پيريك شود .

صرف نظر از اينكه ماشو ديگر از بيروي توده‌هاي برخورد ارنبيود ، آنچه‌سه جديدي بود و بنظري آمد كه صرفاً مسئله دفاع از خود استم تبديل يك پشتوانه دفاعي (كه راهزنان را هم محروم نيكرد) به ارتشي مسلح بود . او هماننده عرفمانده جنگي برآن بود كه اين ارتش را منظم و در عمل نگاه دارد ، خواه اين بمعنى راهيميابي طولاني ۶۰۰۰ صايلي معروف كه توسط حملات بيرحمانه جيانكاچيك باو تحميل گرديد باشد يا فقط بيورش به يك ديكهه براي مايحتاج . در تاريخ جنبشهاي ماركسيستي يك رهبر قبلا همكرد درجايي كه جنبش توده‌اي وجود نداشته يك ارتش ساخته بود .

دومين مشخصه از اولي جاري شد . آنوقت و براي عميشه حزب فاقد پشتياني توده‌اي كه اصولش بخاطر بيروي از اصل رهبر انحراف يافته بود ، به قدرت رواورد . اما بدون حمايت توده‌اي نميتوان واقعا بقدرت رسيد و براي ساختن چنان جنبشي برخورداري از اصول يك تشوري رهائي ، ماركسيسم ، اساسي بود . اما صرف نظر از اينكه دعاوي سوكند خورده به اصول عام چه باشد ، ماشو اطمينان حاصل ميكرد كه بطور خاص مردم از ماشو بيروي كنند .

اگر كسي جرات اشاره به اصول ماركسيسم پيدا كند ، پاسخ ميتدل زيرا دريافت ميكند : "كساني هستند كه فكر ميكند ماركسيسم دراي هر دروي است . ما مي‌بايد آنها بگوئيم كه ميراستاد . جز مبادايد نوع كاوهم كمتراست . مدفوع ميتواند بعنوان كود بصرف برسند ."

سومين و از همه مهمتره ، آكامي يك مركز يك قدرت دولتي است . آن مركز قدرت حتى اگر در ابتدا يك غار عم باشد ، شكل قدرتي است كه از لحاظ اختراحيكي مستقر شده . حزب مهاجم براي مايحتاجش به آنها باز ميگردد . ارتش با دستور العمل هايش از آنها راهي ميشود . مبلغين حزب شرح مفاد را از آنها دريافت كرده و گزارشات خود را به آنها مي‌آورند . براي حمايت و ساختن آن ، براي پرورش "كادر جهت تصرف قدرت" همه كار ميكند .

كادر ارتش - حزب ماشو زماني ارگوان شهري را ملاقات كرد كه

قدرت بالفعل دولتی را داشته و کارگران مجبوره تشخیص این امر شدند که می باید عرصه سخت تر کار کنند!

" ما بهیچوجه نباید به سیاستهای نادرست ماورا^۱ جیبی که حزب ما در دوران ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۳ نسبت به بورژوازی خرده‌ها و متوسط اتخاذ کرد اجازه تکرار بد همیم. نظرات کوته‌بینانه و یکجانبه با اصطلاح "رفاه زحمتکشان" بعوض آنکه مدد قمان را رشد تولید و شکوفایی اقتصاد کرد، هم منافع عمومی و هم خصوصی کار و سرمایه هم‌دورا در نظر بگیرد، تبلیغ استاند ارد های بالای غیراقتصادی برای شرایط کار، مالیات بر درآمد تصاعدی... میکند."^۱

مبارزه برای قدرت ممکن است مستلزم این باشد که معنی ضبط زمین هیچ چیز بیشتر از تنزل دادن مالیات ربايي نبوده، یا بمعنی گذر "بلا واسطه" به "کمون" باشد. همیشه و در همه حال رهبران رهبری وتوده‌ها زحمت میکشند. و وقتی "زیاده روی‌هایی" مثل دسامبر ۱۹۵۰ و لوکسری شوند، "اندیشه مائو" فاتح خواهد شد؛ "آدم باید ۸ ساعت بخوابد و در روز بیشتر از ۱۲ ساعت کار نکند".

در عصر سرمایه‌داری دولتی ما، منعتی کردن چه سریع باشد چه کند، چشم‌انداز حاکم توتالیتر دولتی تالایه بائینی بوروکراتهای روستاگر در قدرت یا خارج از آن نفوذ کرده است. هم از اینروست که جرج یاد مور آنقدر "نمغ سیاسی" مائو را تحسین میکرد. او از کار سرباز - خانهای وحشتی بخود راه نداد چرا که اطمینان داشت جایگاهش در میان رهبران است. او با افتخار گفته مائو در مورد مدفوع گاو گسه از "جزم" مارکسیستی قابل استفاده تر است را نقل قول میکرد. این طریقی بود که او با آنچه "مارکسیسم دکترینتر" میخواند، یعنی با همسر مخالفت اصولی ای با ایورتونیسیم غیر اصولی، مبارزه میکرد.

۱- مائوسه تونته، "در مورد شرایط کنونی و وظایف ما"، ۲۵ دسامبر ۱۹۴۷ که در Moscow and Communist Party نوشته جان ه. کائوتسکی (John H. Kautsky) هم نقل گردیده.

«سوسیالیسم نمی تواند توسط یک اقلیت، یک حزب عرضه شود»

درست همانا، هر که مارکسیسم در مخالفت با سوسیالیسم دولتی (که در زمان مارکس توسط لاسال نمایندگی میشد) انکشاف یافت، مارکسیسم زمان لنین هم در مخالفت همجانبه با هرگونه میانبرزدن به قدرت کارگری انکشاف پیدا کرد.

لنین تا بدینجا پیش رفت که گفت خود اصل خود کردن ماشین دولتی کهنه که نشانگر انقلاب پرولتاریایی بود هم وجه مشخصه آن نیست؛ «خرده بورژوازی برآشفته هم ممکن است همانقدر بخواهد»^۱. وجه تمایز انقلاب سوسیالیستی، طریقه تحصیل آن — ازباین — بود؛ «ماتنها یک راه را خود تا پیدا قرار میدهم، تغییرات ازباین — ماخواستار این بودیم که خود کارگران ازباین اصول جدید شرایط اقتصادی را طرحریزی کنند»^۲.

خود کردن ماشین دولتی که بین ۱۹۱۷ و فوریه ۱۹۱۸ بانجام رسید، سادهترین بخش کار بود. تکلیف مشکل قطعی بدنیال آن آمد، او ادامه داد که جمعیت می باید «چون تنی واحد» دولت را گرداند، و اقتصاد را اداره کند و برای آنکار «ضروریست جدایی بین شهرو روستا و نیز جدایی بین کارگران یدی و فکری را الفبا کنیم»^۳. اثبات اینکه این هدف کمونیسم راستین بود در این امر است که قاعده کمونیسم راستین با عبارتیور ازبهای متکبرانه کائوسکی، منشویکها و سوسیال رولوسیونیونها و «بردران» عزیزشان در برن تفاوت داشت. تفاوت در این بود که آنها همه چیز را به شرایط کار تنزل میدادند؛ آنوقت اگر حزب کمونیست بوروکراتیزه نمیکردید و اگر آغازنه این طرز تفکر نمیکرد که میتواند برای تودهها آن کاری را بانجام برساند که فقط خود تودهها میتوانند برای خود انجامش دهند، آنوقت و فقط

۱- لنین، منتخب آثار، جلد ۷، ص ۳۳۷ — ۲- همانجا، ص ۲۷۷

۳- لنین، منتخب آثار، جلد ۹، ص ۴۳۳ — ۴- همانجا، ص ۴۳۱

آنوقت است که مردم میتوانند بسوی سوسیالیسم حرکت کنند .
 " تمام شهروندان در تنی واحد بی باید بعنوان يك قاضی عمل کرده و در اداره کشور شرکت کنند ، و برای ما از همه چیز مهمتر اینست که تمام زحمتگشان در تنی واحد را در اداره کردن دولت وارد نمائیم . این وظیفه‌ای بغایت مشک است اما سوسیالیسم نمیتواند توسط يك اقلیت ، يك حزب عرضه شود ."^۱
 این فقط بخاطر صرف خارجی گفته نشد . درکناره حزب ابراز کردید . توسط کسیکه در راه بقدرت رسیدن باشند هم گفته نشد . توسط کسیکه در قدرت بود ابراز کردید تا بر این تاکید کند که حزب در تجدید نظر برنامه اثر نباید . حکومتی و اجرای قدرتیایی اثر را زیاد ببود . او بدین خاطر آنرا کت تا تاکید نماید که حزب در قدرت هنوز اقلیتی از طبقه است ، حال آنکه سوسیالیسم " تنها توسط ره‌ها ملین نفر ، بهنکامیکه آنها حکومتی برای خود انجام دادن تمام کارها را ترانزفته اند میتوانند عرضه شود ."

دقیقا این نوع حشماند از بود که دو سال بعد بهنکامیکه انقلابیاً مستعمراتی در عرضه تاریخی ظهور یافتند ، همین را بر آن داشت تا آنها راه نقطه عزیمت جدیدی در تنوری اثر تبدیل کند .

يك نقطه عظیميت جديد در تنوری :

طبیانهای از زیر سلطه امپریالیسم

" آیا ما میتوانیم این اظهار که مرحله سرمایه‌داری انکسار اقتصاد ملی برای آن ملز عقب مانده‌ای که در حال آزاد کردن خویشند غیر قابل انتساب است را صحیح تشخیص دهیم . . . ؟"^۲
 همین اینرا پرسید و سیر بنام کیسین مسئله ملی و مستعمراتی صریحا پاسخ داد که :

" ما می‌باید به این سوال پاسخ منفی بدهیم . . . ما می‌باید . . . برای این طرح پیشنه‌ای که کشورهای عقب مانده میتوانند با کمک بولتاریای پیشرفته‌ترین کشورها بدون گذار از مرحله

^۱ - لنین ، منتخب آثار ، جلد ۸ ، ص ۳۲۰

سرمایه‌داری انکشاف به شور و بعد از عبور از درون مرحله معینی از انکشاف به کمونیزم برسند، مابقی تشویریک بدیمیم* ۱

از این بیشتر نمیتوان تاکید کرد که این اظهارات غیرمترقبه را کسی میکرد که در محاسبات را صرف مبارزه با نارود نیکها (پولیستها) کشور خود شرکه بر آن بودند روسیه میتواند از روی مرحله سرمایه‌داری انکشاف بجهت کرده بود.

همانطور که امروز شهرو فکر میکنند میتواند از طریق پانچیات (شورای ده) مستقیماً به سوسیالیسم برود، نارود نیکها هم فکر میکردند روسیه میتواند آنکار را از طریق میروانجام دهد. لنین با آنها جنگ تلخی کرد و مجادله تشویریک را برود. تاریخ مطلقاً تضاد وی را تائید کرده. فقط چیزی بنیادین و ایزوکیو میتواند در مفاهم لنین چنین تغییر کاملی بعمل بیاورد. در واقع جهان تکان دهنده این بزرگوار را بوجود آوردند. اولاً انقلاب ۱۹۱۷ دولتی کارگری را مستقر ساخته بود که میتواند به سوزمین از لحاظ تکنولوژیک حتی عقب افتاده‌تر از روسیه کمک کند. ثانیاً در عین حال خود انقلابات مستعمراتی نقش انقلابی در هفتادان در عصر امپریالیستی را نشان دادند.

چنین دانشی از مرحله کنونی انکشاف امپریالیستی سرمایه‌داری و مرحله مشخص انقلابات ملی بود که از زمان خیزش برلند به اوج گرفته عید پاک ۱۹۱۶ لنین را بر آن داشت تا تاکید کند که همه ابتکارات در عهده زمانها فقط از طبقه کارگر ناشی نمیشود. او این موضع را وقتی پرولتاریا به عظیم‌ترین انقلاب در تاریخ - انقلاب اکبر - حصول پیدا نمود عوض نکرد. آن انقلاب تنها بر حقیقت دیالکتیک تاریخ تاکید میکند و رزید همانطور که ملل کوچک در حال جنگ استقلال میتوانند آغازگر انقلاب پرولتاریایی باشند، طبقه کارگر کشورهای صنعتی شده‌ای که در حال حصول انقلابند هم میتوانند به کشورهای انکشاف نیافته کمک کنند تا از صنعتی کردن سرمایه‌دارانه اجتناب ورزند.

البته این نقطه عزیمت در تشویریک - صنعتی کردن بدون سرمایه‌داری - متکی بر این پیشنهاد بود که کشورهای پیشرفته به برادران

۱ - لنین، منتخب آثار، جلد ۱۰، ص ۲۱۳

خود در کشورهای عقب افتاده میتوانند کمک کنند و خواهند کرد. ۱
 این صفحه از تاریخ کمیتن نه فقط توسط استالین که انقلاب ۲۷
 -۱۹۲۵ چین را ستابودی گشاند بلکه توسط ترسکی هم که درست
 این لحظه را برای احیاء تئوری انقلاب مداومتر انتخاب کرد، کم کردید.
 ایده انقلاب مداوم، یعنی انقلابی که در مرحله بورژوازی توقف
 نکرده بلکه تا انقلاب پرولتاریایی یا سوسیالیستی ادامه می یابد ابتدا
 توسط کارل مارکس بعنوان درسی که می باید از انقلابات ۱۸۴۸ اروپا
 بیرون کشید انکشاف داده شد. ترسکی در ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴ این تئوری
 را هم بعنوان تحلیل و هم پیش بینی انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه
 انکشاف داد. در حالیکه انقلاب مداوم در نزد عموم صرفاً مترادف
 انقلاب چپانی می باشد، ترسکی در ۱۹۳۰ تأکید کرد که مفهوم او از
 آن اینست که "تئوری انقلاب مداوم برقرارکننده این امر بود که برای
 کشورهای عقب مانده، راه دموکراسی از طریق دیکتاتور پرولتاریا عبور
 میکند". ۱

درست و متیکه دوران سرمایه داری دولتی حقیقت تامل نین از
 د مقامان در غلبه های طی را تعمق نمود، ترسکی قویتر از هر زمانی
 تئوریش را با این نقطه نظر آرایش کرد که "میانهای دهقانی در چین
 هیچ چیز مگر بقایای مبارزات پرولتری نبود، ماند و تنها از پس تهییجی
 دید از جانب پرولتاریا دوباره برخاسته است".

بر طبق ترسکی، توان موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری
 متصوراً ابتدا وابسته باین بود که طبقه کارگر د مقامان را رهبری کند،
 بعداً بعضی حزب رهبری کننده پرولتاریا گردید، بالاخره مسئله بر سر
 بلعیدن اعدایه ها توسط مائین دولت کارتری شد. هم از اینروست
 که لنین می بایست در وحیت نامه اش علیه "تفکر مدبرانه" ترسکی
 هشدار میداد. بالاخره آنچه بعنوان پیشگویی درخشان یک انکشاف
 در روسیه آغاز کردید، خود را در زندگی بعمدی صرفاً بعنوان تعاملم
 لازم برای عسدم رویت آنچه در چین در حال انکشاف بود عرضه کرد.

تئوری انقلاب مداوم ترنسکی در پرتو انقلاب چین

کلمات خود ترنسکی (در مورد ارزیابی اثر از نقش دهقانان) از اتهام استالینیستی علیه وی برای " کم بهادان به دهقانان " گویاتر سخن میگویند . در جایی که مائو در گزارشش بسال ۱۹۲۷ در مورد ایالت هونان اخذ اقل آنچه دهقانان دهقانی نوین بود را درک کرد ترنسکی در نامه دیده انگاشتن آن با استالین یکی بود .

در ۱۹۳۰ و تنبیه او به محبت انقلاب روسیه رجوع کرد نوشتن این امر که دهقانان بشابه يك كل يكبار ديگر - برای آخرین بار - ممکن دیدند که بعنوان عاملی انقلابی عمل کنند ، در عین حال برضعیف روابط سرمایه داری در روستا و قدرت آنها گواهی میدهد .^۱ او همچنین قضاوتی را علیه مائو در مورد لنین نوشت انجام داد^۲ این تشریح مفهوم راستین جنبش ارض در روسیه ، یکی از عظیمترین خدمات لنین بسود^۳ .

ترنسکی ادعا کرد که در مورد مسئله ارضی شاکرد و بیرو لنین بود . آنچه او آموخت و اینکه آموخته اش را بکجا منتهی ساخت را می باید مورد سوال قرار داد . او در ۱۹۳۸ ، ۱۱ سال بعد از انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ حتی حسن آگاهی ملی دهقانان را هم انکار کرد چه رسد به آگاهی سوسیالیستی^۴ دهقانان کثیرالعددترین و امتیزهترین بوده ، طبقه ای

۱- گزارش تحقیقی از جنبش دهقانان در هونان (فوریه ۱۹۲۷)
مائو تونگ را میتوان در تاریخ مستند از کمونیسم چینی نوشته گونراد

براند (Conrad Brandt)، بنجامین شوارتز (Benjamin Schwartz) و جان ک . فیربنک (John F. Fairbank) یافت . Report on

an Investigation of the Peasant Movement in Hunan
A Documentary History of Chinese Communism

۲- ترنسکی، تاریخ انقلاب روسیه، جلد اول صفحه ۴۰۷

History of Russian Revolution

۳- همانجا، صفحه ۴۰۸

عقب افتاده و تحت ستانند که قادر به خیزشهای محلی و جنگ پارتیزانی هستند اما برای اینکه این مبارزه به سطحی تماما ملی ارتقا یابد مستلزم رهبری طبقاتی پیشرفته و متمرکزتر میباشد.^۱

اود آخرین نوشته هایش سال ۱۹۴۰ بطور ملال آوری هم مفهوم انقلاب روسیه و هم تئوری انقلاب مد او را تکرار میکند: «دو هفتاد و بیای خود حتی قادر به فرموله کردن منافع خود هم نبودند... من مکررا به انکشاف و سنای تئوری انقلاب مد او را مراجعه کردم... دو هفتاد و بیای قادر به ایفای یک نقش سیاسی مستقل نیستند»^۲.

تئوری ای که تا این حد از واقعیات عصر امپریالیسم و سرمایه داری دولتی بدور باشد نمی بایست بخاطر تهی بودن خود سقوط کند. اینکه ترسکیستهای امروزی هم میتوانند به تئوری انقلاب مد او ترسکی و هم به «کمونیهای» مائو روکنند بخورند فقط نشانگر آنست که تحریکات بسی مایه و تفکر بدیرانه ترجیح میدهد به نوعی قدرت دولتی بحسبند تا اینکه به غلیان بنیادین توده برای ریشمکن سازی اتوریته اعتماد کنند.

نباید اجازه داد چنین ایده هایی ما را نسبت به خروش انقلابات مستعمراتی کور کند. بلوغ عصر ما در این امر شامعه شده که حتی یک انقلاب قصری صرفا عمیقون غلیان افسران در مصر، توسط برآمستند انقلابی توده های دهقانی و دانشجویان مجبور به انجام برخی اصلا حات ارضی و وده «تغییرات انقلابی»^۳ کردید.

نقطه شروع نه فقط با شرایط اقتصادی - مرحله د پانی سرمایه داری - بلکه با بلوغ سیاسی است. خلقی که برای آزادی جنگیده و کشته میشود، باندازه کافی بالغ هست که سرنوشت را نه فقط از لحاظ

۱- مقدمه ترسکی بر The Tragedy of Chinese Revolution (تراژدی انقلاب چین)، نوشته هارولد ر. ایساکس Harold R. Issacs
 ۲- استانبول، نوشته لئون ترسکی، ضمیمه ۳، مفاهم انقلاب روسیه،
 صفحه ۴۲۵

۳- مصر در انتقال Egypt in Transition نوشته ج. و س. لاکوتور (J. & S. Lacouture)

سیاسی بلکه در نفس بنیای سیاست - نوع کاری که انسان ایفا میکند - درست بکشد .

خلقی که باندازه کافی پیشرفته هست که نوع کاری که انسان در مرحله اتوماسیون انجام میدهد را به سوال بکشد ، از پاسخ مائین - آلات بیشتر و بیشتر فراتر رفته . آنها می بینند که پاسخ طبقاتی ، پاسخی هومانیتیستی است . آنچه برای گفتن باقی می ماند اینست که این دقیقاً چیست .

مسار کسپیسیم هومانیتیسم

انسان تنها با تان زندگی نمی کند ، اما برای زنده ماندن باید نان داشته باشد . مانریالیسم انسانی مارکس برای انقلابات مستعمراتی امروز هم پاسخ عاجل و هم دراز مدت دارد . حملات کمونیستی امروزی به هومانیتیسم نه اتفاقی اند و نه نکات نظری موشکافانه ای . آنها به این امر بنیادین که آیا این جنبشهای انقلابی و نیز خیزشهای طبقه کارگر از جنگال مرگ سرمایه داری دولتی بیرون خواهند آمد مربوط میشوند و نه هیچ چیز کمتر از آن . ماننیازمند وقوف بر این امریم که استالین درست در نتیجه جنگ جهانی دوم ، در حالیکه مردم قهرمان روسیه در حال عقبراندن تجاوزگران نازی بودند ، را برای تجدید نظر در تئوری ارزش مارکس انتخاب کرد . ۱۹۴۳ . بعنوان سال يك مقاله ظاهرأ فاضلانۀ "برخی سوالات در مورد تدریس اقتصاد سیاسی" انتخاب شد زیرا این سالی بود که

۱- مقاله مذکور ابتدا در Pod Znamenem Marxizma (زیر پرچم مارکسیسم) شماره ۷-۸ ، ۱۹۴۳ چاپ رسید که توسط مسن ترجمه و در American Economic Review (سپتامبر ۱۹۴۴) به همراه يك تفسیر تحت عنوان "يك تجدید نظر جدید در اقتصاد مارکسیستی" چاپ گردید . این مجادله راسبب شد که یکسال در آن تئریه بطول انجامید و در آخر من بایک پاسخ دفاعیۀ "تجدید نظر یا تصدیق مجدد مارکسیسم؟" بازگشتم . (بقیه در صفحه همسند)

مدیران تولید روسیه، فن خط تولیدی (assembly line) آمریکایی را "کشف کردند". این طریقه استالینی فرمان دادن به روسها بود که بعد از جنگ در شرایط کار تغییری انتظار نداشته باشند.

بخاطر اینکه تئوری استثمار مارکس بر تحلیل او از قانون ارزش مبتنی بر قانون انکشاف سرمایه داری نباشد، تئوریسین های روسی تا سال ۱۹۴۳ کارکرد آن قانون در کشورشان، یک جامعه بی طبقه ادعایی، را انکشاف کرده بودند. برای اینکه در آن واحد هم به کارکرد قانون ارزش در روسیه اذعان کنند و هم ادعا نمایند که روسیه هنوز "یک سرزمین سوسیالیستی" است، تجدید نظری در مارکسیسم ضروری بود. این بقوم درخواست از آموزگاران مینی برعدم پیروی از ساختمان سرمایه مارکس درآمد.

همانطور که من در مارکسیسم و آزادی نوشتم: "مارکسیسم یا یک تئوری رهایی است و یا هیچ نیست. درحالی که مارکس آزادی بشریت و اتلاف هستی انسانی که قانون عام مطلق انکشاف سرمایه داری است را مد نظر داشت، "کمونیسم" روسی بر محرک اصلی سرمایه داری - پرداخت حد اقل به کارگر و بیرون کشیدن حد اکثر از وی - تکیه دارد. اینها "برنامه" لقب داده اند. مارکس آنها قانون ارزش و اضافه ارزش نامید." (ص ۲۴).

همانطور که بریدن از تحلیل مارکسیستی ارزش در ۱۹۴۳ مفهوم تداوم استثمار کارگران روسی بود، حمله ۵۶-۱۹۵۵ به همونیسم مارکسیسم بخصوص در مجارستان بمعنی کنترل امپریالیستی بر اروپای شرقی و دخالت جدیدشان - توسط کمک اقتصادی - در دریای مستعمراتی بود.^۱

(بقیه پاروقی صفحه قبل) من در مارکسیسم و آزادی، هم باین محادله و هم به محادله برسر تجدید نظرهای ۱۹۵۵ در مارکسیست همونیسم بتفصیل پرداختهام.

۱- نگاه شود به Question of Philosophy (۱۹۵۵)، که تمهید بر زبان روسی موجود است. وقتی محادله از عرصه تئوریک به حیطه عملی حمله و سرکوب انقلابات اروپای شرقی کشیده شد، در نشریات لهستانی و مجارستانی بخوبی ضبط گردید. از آن تاریخ تاکنون مسر

کسانی وجود دارند که فکر میکنند "کک" کمونیست روسی از برنامه "بند" امپریالیسم آمریکا متفاوت است. و همانطور که دیدیم کسان دیگری در فروش "انترناسیونالیسم مسیحی" جهت متوقف کردن کمونیسم آنقدر بین تاب اند که ادعا میکنند برای ساختمان کشورهای توسعه نیافته فقط ۱۰۰ در آمد ملی آمریکا مورد نیاز است. حقیقت آنست که نه سرمایه داری دولتی روسیه و نه سود های آمریکا و "متفقین شروتندین" (بانضمام امپراطوری کرویپ آلمان غربی) هیچوقت اقتصاد جهانی را بازسازی نخواهد کرد.

اقتصاد جهانی می باید بنیادی کاملا جدید داشته باشد که با نیروی محرکی بخیر از صرف ماشین سازی و سود خصوصی یا دولتی بگرددش در آید. فقط یک نوع کیفیتا متفاوت کار، کاریکه از رهائی انرژیها خلاصه مردم عامی ناشی میگردد، قادر به تجدید ساختمان جهان بر بنیاد های نوین انسانی می باشد.

ولی ما در عصر اتنی زندگی میکنیم. انرژی اتنی و ماشینهای خود کار میتوانند کل انگساف صنعتی را تا نقطه ای شدید کنند که در آن معجزات کتب آسمانی صالح تخیلی حقیقی خواهند بود. این تخیل نیست، آینده نیست. این از لحاظ تکنولوژیکی هم امروز است.

پروکاههای اتنی هم اکنون در کارند. روسیه مدعی برنامه هایی است که بستر دریاچه زار در مناطق لمپوز روسیه منفجر کند. مسافیل سرمایه بزرگ از برنامه های در حال جریان برای منفجر کردن اسکله عظیمی در شمال آلاسکا بایک انفجار اتنی صحبت میکنند.

اما اگر انرژی اتنی برای ایجاد دریاچه های مصنوعی انسان در بیابان و کویر گوبی (Gobi Desert) برای حرکت دادن کوهها بمنظور ریزش باران بر مناطقی که اکنون خشک است استفاده میشود، اگر اینها نه خواب و خیال بل امری هستند که امروز از لحاظ تکنولوژیکی امکانپذیرند، با اینوصف اوج حماقت است اگر تصور شود سرمایه داری - خصوصی یا دولتی - قادر به تحقق آنها بوده یا خواهد شد (باقیه پاروق صفحه قبل) مقدار زیادی از آن مطالب بانگیزی قابل اکتیاع گشته اند.

سرمایه‌داری نه فقط برای کشورهای توسعه نیافته بلکه برای خودشان هم قادر بر انجام چنین اموری نخواهد بود. روسیه خروشچف همانند شرکت‌های خصوصی آمریکا که درخواست قرارداد‌های مجلد "سرشار از سود" میکنند، بی‌باید ملیارها را صرف تکامل راکت کند. و این نسیه بخاطر "اکتشافات فضایی" نابوق و کرنا اعلام شده، بلکه برای تولید موشک‌های قاره‌پیما یا بالستیک است. هر دو قطب سرمایه جهانی سرگرم مجبور کردن علم به کار برای جنگ اتنی هستند، جنگی که میتواند کاملا در حکم پایان تمدنی که آنرا شناخته‌ایم باشد.

مقصود من از عبارت "مجبور کردن علم" این نیست که علم بدانگونه که در جامعه طبقاتی کنونی ترکیب یافته است، در صدد انجام کاری دیگر می‌باشد. مارکس مدتها قبل اینرا هم پیش‌بینی کرد. او در ۱۸۴۴ نوشت: "داشتن يك صفا برای همستی و جنای دیگری برای علم، یعنی است، يك کذب است (a priori, a lie)".

پیش‌گویی مارکس در مورد علم مدرن بخاطر این نمی‌باشد که او يك پیامبر بود بلکه از اینروست که او انسان را بعنوان معیار تمام تکامل برگزیده و بنابراین فهمید که جدایی کارفکری ویدی، بین علم و خود همستی، ریشه تمام تقسیمات طبقاتی است.

اگر کسی وجود دارد که هنوز فکر میکند از چنین تقسیم پایسهای چیزی بغیر از يك جامعه استعماری نتیجه میشود، بگذار نگاه مجددی به روسیه و آمریکا انداخته و ببیند علم آنها را یکجا کشانده. دوگانگی که جامعه سرمایه‌داری را دربر گرفته و هر چیزی را با ضد آن آغشته کرده منجر به اتوماسیون شده است. چیزی که بجای بارور ساختن کار انسان در آن واحد هم کاربیش از حد آزاو میکند و هم از کار بی‌کارش میکند. از تقسیم اتنی نه بزرگترین ضعیف‌ترین زمین، بلکه مخرب‌ترین اسلحه‌اش حاصل گردید.

اکنون دانشمند روشن بین با همه همبست طبقه میانی اثر اینسرا می‌بیند. این دکتر ویلیام پیکرینگ (Dr. William Piker) بود که اظهار داشت صرف نظر از اینکه چه کسی اولین بعبا بیاندازد، "ما

بنا بودی کامل نیم ساعت بیشتر فاصله نداریم. دکتر پیکرینک ادعا می‌داد که چون خود را انشعاب آن کتبی از دستشان برنی آید، ما می‌باید یک طرز تلقی کاملاً جدید نسبت به هستی، "یک اصل متحد کننده" منتجه از قلوب و ذهن انسان پیدا کنیم.

چنین اصل متحد کننده‌ای هیچ چیز مگر مارکسیست هومانیزم نمی‌تواند باشد. این همچنین نقطه وحدت بین توده‌های کشورهای توسعه نیافته و مردم عامی کشورهای پیشرفته است.

درست به همین دلیل است که روسیه وارد مبارزه علیه هومانیزم می‌شود. جریان نهان (undercurrent) طغیان علیه ستکمران روسیه سازش ناپذیر و مداوم است. این طغیان در اقطار بآنها اسان نمیدهند.

طغیان حتی در درون رده‌های کمونیست‌ها هم انعکاس یافته است. از اینرو ایبره ناگی (Imre Nagy) که از کمیته مرکزی حزب کمونیست مجارستان اخراج گردیده در ۱۹۵۵/۶ در نامه‌ای که نوشت کمیته مرکزی را خاطر جمع ساخت که وقتی توده‌ها به هومانیزم روی می‌آورند بخاطر این نیست که "خواستار بازگشت به سرمایه‌داری اند... آنها بیک دموکراسی مردمی می‌خواهند که در آن کارگران بر کشور و سرنویشت خود سلطه‌اند، جایی که به موجودات انسانی احترام گذاشته میشود بجایی که زندگی اجتماعی و سیاسی با روح هومانیزم پیوند خورده است".^۱

تیور دری (Tibor Dery) نویسنده کمونیست مجارستانی در ۱۱ ژوئن ۱۹۵۶ در میدان پتروفی اعلام کرد: "ما آنقدر برای چیزهای مختلف جنگیده‌ایم که مسئله اصلی - هومانیزم - را فراموش کرده‌ایم. اما بوروکراسی حاکم بهیچیک از اینها گوش نمیداد بخصوص که هومانیزم بضمیمه عرض خود گردانی در کارخانه‌ها و دموکراسی کارگری بود. همانطور که دنیا میدانند، مرحله بعدی مبارزه با هومانیزم نسه تئوری بلکه عمل بود... انقلاب مجارستان.

۱- ایبره ناگی درباره کمونیسم، Imry Nagy on Communism.

در "در دفاع از مسیر جدید" "In Defence of the New Course" ص ۴۹.

مانند توتالیتری بیرحمی که آن انقلاب را خود کرد در بردارنده صورت‌های نه چند آن خندان خروشجف و بولگانین (Bulganin) بود که تازه از سفر خوش برده، مالایا و صحبت‌هایشان با مردم آنجا در سار آزادی از استعمار بازگشته بودند!

در آن موقع بود که کمونیست‌های روسی تمام عومانیست‌ها را زیرمیز قرار دادند. کمونیست (Kommunist) (شماره ۵، ۱۹۵۷) خط را داد؛ لنینیسم به هیچ نوع "انسانی کردن" و به هیچیک از اصلاحات پیشنهادی بلغین "سوسیالیسم عومانیستی" احتیاج ندارد. تنها آن موقع بوروکراسی حاکم کمونیست لهستان "خط" را پذیرفته و علیه همه "رویزرزیست‌ها" حمله بر کردید. جری میروسکی (Jerzy Mirowski) عضو پولیتبورو در شب قبل از کنفرانس نویسندگان نوشت: "تمام رویزرزیست‌ها خود را بعنوان مارکسیست‌های خلاق توصیف میکنند. تنها یک مارکسیسم وجود دارد و آن مارکسیسمی است که حزب را هدایت میکند." ۱

این جمله حزبی میبایست دقیق باشد چرا که در لهستان بود که آن عومانیسم ظهور یافته و به انقلاب مجارستان الهام بخشیده بود. خود لهستانی‌ها با اینکه ناسرحد انقلاب پیش نرفتند، بعد از حمران مجارستان تلاش‌هایی در موضع‌گیری در مورد اصول نمودند. از این‌سرو نوا کولتورای (Nova Cultura) ۲۸ آوریل ۱۹۵۷ اظهار داشت: "ایده‌آل کمونیستی، آزادی بشریت - وفرد در درون چهارچوب جامعه - از الیناسیون در تمام حیطه‌های جامعه را مطالبه میکند. هدف، کسب حاکمیت توده‌ها، انهدام تقسیم بین‌آنیایی که از آزادی محرومند و گروه حاکمی که در مقابل مردم مسئول نیست می‌باشد. ایده کمونیسم، عومانیسم به هستی در آمده، آینده‌ای جامع است." ۲

۱- آنها که نمیتوانند نشریات لهستانی را دنبال کنند، میتوانند بسیاری از ترجمه‌ها را در مجله ارویای شرقی (East Europe) بیابند.

کزارش میروسکی در شماره فوریه ۱۹۵۹ است.

۲- ارویای شرقی، مه ۱۹۵۹ و ژوئن ۱۹۵۹

در آخرین روز بیست و یکمین کنفره حزب کمونیست روسیه (۶ فوریه ۱۹۵۶)، رئیس آنها م. ب. میتین (M. B. Mitin) - که عنوان عالی رتبه "صدر هیئت جامعه سراسری اتحادیه‌ای برای ترویج دانش سیاسی و علمی" را داراست - با گفت که چنانچه در جستجوی هومانیسم حقیقی (!) هستیم در کجا ید نیالشی بگردیم؟ مفهوم پرشکوه و اصیل سوسیالیست هومانیسم مارکسیست لنینیستی "در گزارش خوشگفت بود. این نظر می‌رسید که حکم "اگر نمیتوانید شکستان و عهد با آنها ببیونند بد!" مورد اجرا بود. درست در باراکراف بعدی ریاستگاری عیان گردید میتین

۱- پراوندا، ۶ فوریه ۱۹۵۶، این در - Current Digest of the Soviet Press ژوئن ۱۹۵۶ ترجمه گردیده. این نشریه عموماً روسی ترین نشریه قابل دسترسی مردم انگلیسی زبان است چراکه هیچ چیز غیر از ترجمه‌های نشریات کمونیستی را در بر ندارد.

۲- این نه فقط مشخص کننده کمونیستها بلکه ترسکمیستها همست. آنها در شماره‌های زمستان ویاثیز (۱۹۵۹) - "Internat"ional Socialist Review" حمله‌ای علیه دستنوشته‌های فلسفی مارکس جوان نمودند. این مقالات پرهدها که عنوان "سوسیالیسم و هومانیسم" را دارند ما را خاطرجمع می‌سازند که هومانیسم مرحله‌ای بود که مارکس "از روش عبور کرد". نویسنده آنها ویلیام ف. وارد (William F. Warde) ناآنها پیش می‌رود که این نوشته‌های کبیر را محصولات "مارکس نابالغ" بنا کند.

کمونیستها بالاخره بعد از ۳۳ سال تاخیر، چاپ انگلیسی دستنوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴ مارکس را آنهم فقط بخاطر افزودن پارووقی‌های واقعا عجیبی منتشر ساختند. آیا وارد در اینصورت هم عمراء و پراستاران کمونیست میشود؟ در جایی که مارکس مینویسد "کمونیسم در چنین صورتی هدف انکشاف انسانی، فرم جامعه انسانی نیست، کمونیستها می‌افزایند "مقصود مارکس در اینجا از "کمونیسم در چنین صورتی"، کمونیسم خام، کمونیسم مساوات طلبانه میباشد...". این نقد ادعایی مارکس از "کمونیسم مساوات طلبانه" نیست که کمونیستهای امروز را آزار میدهد. جان مطلب تاکید مارکس

علیه تمام "روزیونیستها" و بخصوص علیه "روزیونیسم یوکسلاوی" ساخت.
 "این چیست مگر ارتداد، مگر عقب نشینی تمام کمال از لنینیسم
 که با تهمت زدن مدعی است که انکشاف دولت شوروی نشانگر "یک گرایش
 بوروکراتیک دولترایانه" است، که این اصل که دولت سوسیالیستی
 نقشی قطعی در ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم ایفا میکند چیزی مگر
 یک "تجدید نظر پروگماتیک دولترایانه در مارکسیسم" نیست."
 اما علتی که این روی نقطه ضعف کمونیستهای روسی دست گذاشت
 شد مربوط به تئوری - انحرافی یا غیر هم - نبود بلکه بدین خاطر بود
 که تیتو از اهمیت ملیتهای جدید آفریقایی - آسیایی ناخبر است.
 او به کشورهای "بیطرف" وسیما سفر میکند و اینکار را بقصد افتخار
 نقش روسیه انجام میدهد.

سوال اینست که تیتو در عوض چه چیزی را مطرح میکند؟ سرمایه -
 داری دولتی چه خود را "کمونیست" بنامد وجه نماید، هیچ چیست
 بیشتر از سرمایه داری خصوصی برای فروشندارد. کوشش فرد و برای
 متوقف کردن نیروهای جدید از یافتن راه آزادی بلا فصل است.
 علت اینکه رهبران آفریقایی منحصر بر انرژی خلافت بوده هم
 پرولتاری، دهقانی یا بدوی تکیه نمیکنند این نیست که از "مارکسیسم
 دکترینی" مستقل اند، بلکه بدین خاطر است که آنها وابسته به راه
 سرمایه داری صنعتی کردن هستند.

البته کشورهای توسعه نیافته به کمک احتیاج دارند. آنها اول از
 همه آب میخواهند. اما در جایی که اقتصاد زیر کنترل کارگران نیست
 - و در حال حاضر هیچ جا در چین و ضمی قرار ندارد - کمک خاصی
 خواهد بود که بایند جای حساب شده ای که بدان بسته شده دریا -
 فت کننده را داخل یکی از مجتمع های قدرت که مصمم به جنگ اتمی اند
 میکند.

(بقیه یاورقی) نسه برملی کردن مالکیت بلکه بر آزادی فردی است.
 از اینروست همدار دایمانه او علیه کمونیسم دولتی: "ما میاید بخصوص
 از تجدید استقرار جامعه بعنوان یک تحرید که در ضرریت با فرد است
 بر همیز کنیم. فرد، هستی اجتماعی است."

هرچیزی که از یافتن اصل متحد کننده مبارزات آزادخواهانسه آنها با مبارزات مردم عادی کشورهای پیشرفته کمتر باشد، را محلل برای خروج نیست. راه میانی ای از طریق پان آفریقائیسم موجود نیست، راه کمونهای چینی میانبری نه به آزادی بلکه به سرمایه داری دولتی توتالیتری است.

این امر که راه خروجی بغیر از مبارزه متحد توده های تمام جهان وجود ندارد، کشورهای مستعمره و سابقا مستعمره را محکوم به انکشاف "اجتناب ناپذیر" سرمایه داری نمیکند.

مردمی که باندازه کافی بالغند تا برای آزادی شان بجنگند، برای بدست خود گرفتن سرنوشت در ارتباط با تجدید بنای جامعه خویش هم بالغند. کلیشه های مارکسیستی همانند سایر کلیشه ها ضرابند و این کلیشه ای از نوع مطلقا اشیاء آنست که به مردمی که اصلا طبقه کارگر ندارند بگوئیم "فقط اگر انقلاب پرولتری رخ دهد . . . و غیره و غیره".

عزیمت جدید در تئوری درست همین بود. ابتکار انقلابی همواره از طبقه کارگر ناشی نمیشود. لنین در دوران سون باتسن گفت راهی که به برلین میرسد ممکن است از طریق یکن عبور کند. اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جهان در شرق است و همیاید نیروی بنیادین انقلابات مستعمراتی را بعنوان نقطه عزیمت جدیدی در تئوری بحساب آورد. این دیگر تئوری نیست بلکه امر مسلم است. نادیده انگاشتن آن بمنزله طرد خویش از تاریخ است. اثبات این در ضدیت با توتالیسم لیتاریائیسم کمونیستی است، ضدیتی که هم در تئوری و هم در پراتیک فرمی هومانیستی بخود گرفته. در مورد انقلابات آفریقا- آسیا علیه امپریالیسم غرب نیز همین صداق دارد. در مورد جنبشهای کارگری کشورهای اول لحاظ تکنولوژی پیشرفته هم همینطور. همه جادیشهای آزادی خصلتی بین المللی دارند. نظا اهراتهای عظیم در زاین هم علیه آیزنهاور و هم علیه کیشی (Kishi) عقد گرفته بودند. اعتراض به قتل لومومبا جهانی بود. حمایت از انقلاب کوبا هم جهانی است. خود داری کارگران بلژیکی از سرفرود آوردن در برابر لسوی اوینیک

(Loi Unique) ، صمیمی جوانان آمریکایی در پایان دادن به تبعیض نژادی توسط تحصن‌هایشان ، گرد آمدن احساسهای ضد جنگ در راه-پیمایی‌های آندرماسون "کارزار برای خلع سلاح اتمی" (Campaign for Nuclear Disarmament (CND) - تمام این تجلیات دیروز و امروز، فردا را تعمیق خواهد داد. آنها فراخوانی برای نوع متفاوتی از سیاست ، یک نظام جدید جهانی ، را بصدا در می‌آورند . بشریت بیکار ننشسته و شاهد نابودی خویش نمیگردد .

ضمیمه

مبارزه ادامه دارد: نبرد علیه خمینی - حزب جمهوری

به چه نوع انقلابی نیازمند است؟ (مقدمه ویژه برجای فارسی نامها)
۳ بهمن ۱۳۶۰

۲۵ سپتامبر ۱۹۸۱

انقلاب در ایران به چنان عقبگردی رسیده که ظاهراً فقط همین مانده که ضد انقلاب آنرا بیلمد. اما این اصلاً حقیقت ندارد. این حقیقتی است که حزب جمهوری اسلامی تمام قدرت دولتی و نظامی را با انحصار خود در آورده و حوضه‌های اعدامش در حال نیروی‌آوران انقلابیون راستینی می‌باشد که نسبت به آنچه از زمان قدرتمندی حزب به وقوع پیوسته پیدا شده‌اند، [یعنی نسبت به] قدرت توتالیتر، نشو و آل گونه سراییده‌ارانه شکر شده توسط خمینی ای که تمام قدرتهای "روحانی" و "تجزیه‌ی را غصب کرده است." [اما] این حقیقت ندارد که خمینی بتواند آنچه را کند که نیروی متفق شاه و حامیش غول انجی آمریکا که او را ۲۵ سال در قدرت نگه داشت، قادر به انداختن نبود. آنها نمیتوانند آن شعل جهانی نوین قدرت انقلابی را که توسط انقلاب ۱۳۵۷ ایران برافروخته شد خاموش کنند.

علمان درنده خرس حوضه‌های اعدام که اکنون به همه سطوح ملت منطمه کودکان آن رسیده، درست این امر را ثابت میکنند و نشان میدهند که اپوزیسیون انقلابی علیه قدرتهای موجود ناجهاندازه عمیق و تودهای است. بنابراین آمیزترین اوضاع مغشوش کنونی اینست که

کمونیستها (حزب توده)، ترسکیستها و مائوئیستها " همه در حال حمایت

" یک رجوی (۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱) در جاب گزارش خبرنگار خود که

(بقیه در صفحه بعد)

از رژیم خمینی هستند. امروزه سین شامل آنهایی است که جرقه، نیروی واقعی و نیز شعور انقلاب بودند. از کارگران نفت که با اعتصاب ۲۰ روزه خود شاه را از قدرت بزیر کشیدند تا مجاهدین، از نهضت آزادی زنان که فصل دوم انقلاب را گشود تا جوانان که تکاپویشان برای جامعیت بخشیدن بخود در سراسر جهان شنیده شد و همچنین اقلیتها بویژه کرد ها که مبارزاتشان برای تعیین سرنوشت خود هنوز ادامه دارد.

در تجدید چاپ (فارسی) نامه هایی که انقلاب ایران را در حقیقت انکشافش دنبال نمودند، روشن میشود که دین جانشین یک فلسفه آزادی نیست. کاملاً برعکس فریفتاری دین فقط نیروهای اصلی را در حال پویشاندن و از توده های در حرکت و تکاپوی آنان برای جامعیت بخشیدن بخود - آزادی - منحرف میشود. بهین علت ما از همان ابتدا علیه دست کم گرفتن قدرت خمینی و ترس را که آخوند ها برای استفاده از مساجد توسط اجتماعات چپ تمهین خواهند نمود، هشدار دادیم، اجتماعاتی که در دوران سلطه شاه در هر جای دیگری غیر قانونی بود.

ولی همانطور که دست کم گرفتن قدرت خمینی و حزب جمهوری اسلامی نادرست بود، اکنون نیز پریها دادن به قدرت آنها اشتباه است. این درست همانجاییست که آنها آرزو دارند ما انجامش ندهیم. این درست همان کاریست که مانیاید به آنان اجازه انداختن را بدیم. در عین حال نمیتوانیم بگذاریم دلخوشیهایی بی اساس در اطراف معلق بماند، خواه این بوسیله بنی صدر یا سمعون رجوی برداشته شود که مخالف خمینی اند خواه توسط ترنسکیستها و مائریست ها که پشتیبانی از خمینی رانجست این لوا که گویا سو استفاده او ازواژه "ضد امپریالیسم"، "مترقی" است و به قدرت راستین کارگری من انجامد توجیه میکنند.

بقیه زیر نویس از صفحه قبل در ۱۱ سپتامبر تحت عنوان "تهران در عذاب تهیه شده بود، هیچ کوششی در جهت تحلیل از نیروهای انقلاب نکرد. و چنانچه گویی این نیروها همان حکام کنونی اند، بدین نتیجه رسیده که "بسیار درد آور است که ایران را گرفتار ستیز داخلی ببینیم".

درعوض بیانشم انقلاب را هم در زمان وقوع و هم در سررویش دنبال کنیم و بگذریم اشکال جدیدی که اکنون غلبان انقلابی در آن صورت میپذیرد را ببینیم. مخالفت با آنهاست که در قدرتند بهیچ وجه به مجاهدین محدود نمیشود، اگرچه ایشان سلنا ضد انقلابی نیستند، بهسپایشان چیزی جز روی دیگر سکه جوخه‌های اعدام خمینی نیست. آنچه در ابتدا کفر در مطبوعات گزارش میشد [اوضاع] فریب به جنگ داخلی است که شدت در خریان میباید. وحشی امروز هم که گزارش آن داده میشود، طوری وانمودش میکنند که گویا از بیب افکنی جاری شده است. حقیقت اینست که تظاهرات بالفعل توده‌ای، نیروهای خیابانی، مدتهاست که ادامه دارد بوده. زد و خورد های ۲۷ شهریور در مرکز شهر تهران را در نظر بگیرید که ضعایق ۳ روز متوالی تظاهرات در خیابان مصدق (پهلوی سابق) بود که توسط باصطلاح "پاسداران انقلاب" سرکوب شده و مابین ۴۰ تا ۱۰۰ نفر کشته شدند. بدون اغراق هزاران نفر توسط خمینی اعدام گشته‌اند.

این بدان معنی نیست که انقلابیون جدید خواهان بازگشت بقدرت بنی صدر - یا رجوی - هستند. برعکس. جوانان میپرسند: بنی صدر موقتی که در قدرت بود در پشتیبانی از کارگران، برای حفظ شوراهای خود و درخواست حق کنترل تولید چه کار کرد؟ برای دانشجویانی که تکاپویشان برای جامعیت بخشیدن به خود از طریق برقراری تکه‌های کتاب، روزنامه‌های متعدد و مباحثاتشان در حول همه ایده‌های آزادی بحیل درآمده بود چه کاری انجام داد. درعوض آیا او در سخن - و در آزادی به دانشگاه تهران به خمینی و حزب جمهوری اسلامی یاری نوساند؟ وقتی زنان نه تنها در روز بین‌المللی زن تظاهرات کردند، بلکه اعتراض خود را ادامه داده، فریاد زدند: "ما برای آزادی جنگیدیم ولی عدم آزادی بدست آوردیم"، او چکار کرد؟ این اعلام حرم تنها علیه خمینی و حزب جمهوری اسلامی نبود، بلکه همچنین علیه قطب زاده "سیرال" که کنترل رسانه‌های جمعی را در دست داشت و از بخش خنجر و خواسته‌های آنان خودداری کرد سوق داده شد. زنان، مانند کردها، مسلمانان

شاهد تحقق تمایزات بوده‌ها نبوده‌اند. خواه این خود تعیین سرنوشت کردن بلشویها و خواه ایده‌ها باشد. درعوض آیا بنی صدر و رجوی - مثل سایرین - در مقابل قانون اساسی و مستقر کردن دین سالاری در شکل و لایحه بیست و هفت و سرتعظیم فرود نیاوردند؟

و اما آنها که طرفدار روسیه‌اند (مثل حزب توده) یا هواداران چین، همچنین آنها که دنبالعرو سرمایه‌داران دولتی که خود را کمونیست میخوانند هستند (مثل ترنسکیستها) و آنها همه نه فقط از زمین دنبالعروی کرده‌اند بلکه همچنین "ضدامپریالیسم" تلابی او را (بویژه در جنگ ایران و عراق) پذیرفته‌اند. کویس این یعنی حقیقتاً برای انقلاب پیکار کردن. "ضدامپریالیسم" تنها واژه‌ای شده برای پنهان نمودن ماهیت استثمارگرانه و توتالیتر و دین سالارانه حزب جمهوری اسلامی که با ماهیت دیگر حکام سرمایه‌داری هیچ فرقی نمیکند. یقیناً امپریالیسم آمریکا بدنبال باز یافتن قدرت خود در ایران است. ولی [آمریکا] در این خواست خود تنها نیست و روسیه غول اتنی دیگر از استیلا داشتن یک حزب در ایران برخوردار است.

تنها راه بویا کردن یک مبارزه راستین علیه امپریالیسم و ضدیت با حکام استثمارگر در کشور خود است. این همان کاریست که توده‌ها در انقلاب انجام دادند. وقتی شاه را به همراه حامیش امپریالیسم آمریکا بیرون راندند. آنها در آنجا توقف نکردند. آنها بوجرم آزادی و آزادی کامل، که به هیچ قدرت دولتی - چه آمریکا، چه روسیه و چه هر قدرت استثمارگر دیگر منجمله قدرتهای خاورمیانه - شعل نشاند و با استیلاز درآوردند. و قتیکه انقلاب ایران نفت را که گویا معرف "فرهنگ" خاور - میانه بود، از جایگاهی که اشغال کرده بود بیزیراند آخت. مرحله کاملاً نوظیف آزادی جهانی را کنشود. بیان کلام، نه "نفت" بلکه انقلاب را همگسای نه تنها برای ایران ویا حتی خاورمیانه بلکه برای جوانان سراسر جهان شد که در کارنبورد با همه سرمایه‌داران و امپریالیستها - بویژه امپریالیسم خونخوار آمریکا منتهی نه فقط معدود به آمریکا - بوده‌اند.

تکرار می‌کنیم ، در يك، كلام وقتي كسوري مثل ايران نشان داد كه ميتواند هم شاه و هم يكي از دوا بر قدرت ايش را از پايگاه قدرتش در ايران ، در زنگ و در جغرافياي سياسي منطقه برافكند ، ثابت نمود نشود هاي در حركتي كه در وقت آزادي را در كك ميگيرند از چه قدرت لايزالسي برخوردارند . بيرون ريختن ميليونها نفر ، فكر لايزال بودن قدرت ترور - بيم (چه ساواك و چه ببا اندازان) را غير ممكن ساخت . قسمت درت لايزال هتود ههاي در حركت - كارگران ، جوانان ، اقليتهاي ملي ، زنان آزاد بخواه - بودند .

نضاد و خيم در اين غلبان انقلابي بنيادين عدم بهره منديش از يك فلسفه انقلاب بود . لازم است يكبار ديگر تا كه ميگوييم كه دين جاي فلسفه انقلاب را بزنند . حتى اگر دين يك فلسفه بود - و عمل نشود - ريشتهاي * آن چنان است كه كوي هست - واژه كليدي انقلاب است نه دين ، چه اسلامي ، چه مسيحي ، چه بودايي ، چه يهودي ، يا هير دين ديگري . آنچه كلك كرد تا غلبانهاي انقلابي بعد از جنگ دوم جهاني در اروپاي غربي به انقلاب بلوغ نيايد ، اختلاط دين با انقلاب اجتماعي بود ، كه اولي فقط رقيق شدن دين را موجب شد .

ماركس مذهب ستمگر را از مذهب ستمديده كه وي ندايش را بعنوان آه مخلوق ستمديده ، قلب جهان بي قلب شناسايي كرد ، متمايز نمود . رفع مذهب بعنوان خوشحالي موعوم مردم ، بمنزله درخواست خوشحالي واقعي آنهاست . . . از اينرو وظيفه عاجل فلسفه اي كه در خدمت تاريخ است عريان كردن از خود بيگانگي انسان ميباشد . دستيابي به آزادي و خوشحالي واقعي بمعني استعاله واقعي بود كه جنين از خود بيگانگي نكي انساني را ضروري سازد . و بنا بر اين بدست آوردن آزادي واقعي . چيزيكه در تعقيب خميني ، كسي كه كزينش مذهب بجاي فلسفه را عملي كرده ، ميباشد نه تنها انبوهي از اشباح ، بلكه يك غلبان انقلابي در حال جريان است . منظور من تروريستهاي نيست كه خود را بسيار بيخ از عمري حزب جمهوري اسلامي كه قصد برافكندش را دارند بكام علي شريعتي نگاه شود به ماركسيسم و ديگر سفسطه هاي غربي ، نوشته

مرکز میفرستند . منظور اینست که آنچه باخیمینی مقابله میکند ، یک
 بیگاری . (درصدی ، نوم افسار گسیخته ، ناراضی دهقانان و نیز
 کارگران ، غلبان انقلابی در حال جریان از یائین است .
) باید یک کلام دیگر در مورد بسیها گفت . هیچکس حتی مجاهدین
 نمیتوانست تا این حد به حریم داخلی نزدیک شود . مخالفت دردوون
 حزب جمهوری اسلامی ، دردوون " سپاه پاسداران " وجود دارد . آنها
 مسئول " امنیت " بوده و تنها همانها میتوانند آن دسترس را داشته
 باشند .

بخاطر آوردن نقاط اوج انقلاب بمعنی فراموش کردن اینکه اکنون به
 یک نقطه قهرامی رسیده نمیباشد . بن بست جنگ عراق - ایران باندازه
 بیرونی در آزادیها و استقلال داخلی اساسی نیست . انقلاب فروان
 صعودی بنیادین خود را داشت ولی فاقد یک فلسفه انقلاب بود و نمی
 توانست راه نامحدود آزادی کامل و نیز همستگی با تمام آنها را که در سراسر
 جهان آرزوی دنبال کردن راهنمایش داشتند را بکسوف نماید . آنچه
 مورد نیاز میباشد پروانندن تشریحی ای است که مرکز خود را از فعلیت
 که دیگر نمیتواند از تشریح جدا باشد ، جدا نکند .

بست چنان مقصدی ، بست متحد کردن یک فلسفه انقلاب با یک
 انقلاب بالفعل است که آن آمریکای دیگر ، آن آمریکای روح - گزایش
 انقلابی مارکسیست هومانیتیستی که بیانگر آنست - کوشیده . اینست آنچه
 ما را به دنبال کردن شکوفایی انقلاب ایران و همستگی با آن هدایت
 نمود . ما با شما یکی هستیم . ما آنچه در توان داریم برای کمک به نیود
 آزادی بکارخواهیم برد . مبارزه ادامه دارد ، رایسا

[متن فارسی مطلب فوق برای اولین بار در "انقلاب و آزادی" ، ۳ ، پانزدهم ، ۶
 منتشر شد .]

7736

يك تریلوژی انقلاب

نوشته :
رایا دونایفسکایا



فلسفه و انقلاب
از هگل تا سارتر
و از مارکس تا مائو

روزا لوکزامبورگ
آزادی زن و
فلسفه انقلاب مارکس

مارکسم و آزادی
امروز تا ۱۹۷۶

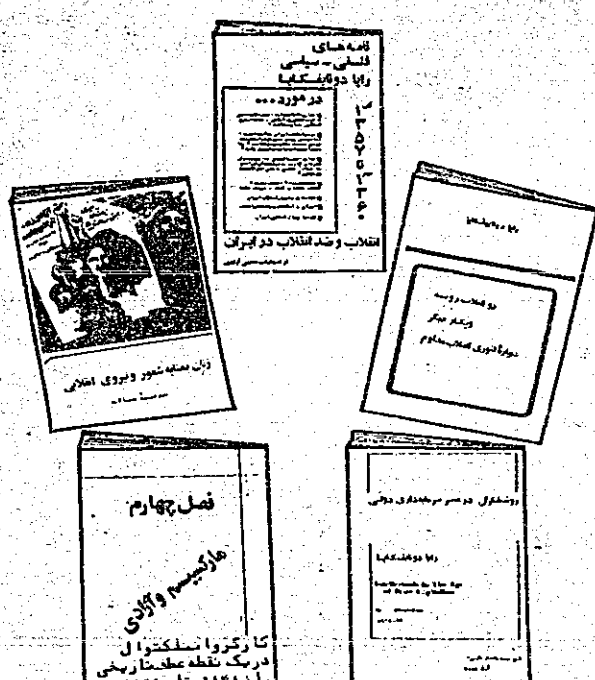
در حالیکه مارکسم و آزادی که ما فضا نشین بر ۲۰۰ سال پیش از برآشک - از ۱۷۷۶ تا امروز - استوار است ، هم رسته های آمریکایی و هم سبب المللی "هومانسم" شدن مارکس را مکتوف میکنند ؛ فلسفه و انقلاب با مارا فرین رسته های فلسفی مارکس هم در دیالکتیک کلی و هم در جنبش انقلابی زمان او ، جوانان و زنان - را به عنوان - کارگران ستان ، جوانان و زنان - را به عنوان - شعور عمر مارم شمارد . مارکسم - هومانسم با دنبال کردن ۳۰ سال جنبش از برآشک به شوروی در عصر ما و همپای با آن توسط تکاملی شوروی در همان سه دهه ، از طریق مکتوف کردن حاده ای - سه دهه ۱۹۸۰ در "لحظات نوسن" دهه "آخریات مارکس" مقاله خواهی این "لحظات نوسن" مارکس را "ملاقات کرد" استیست . جنب حاده ای ، این سرهای انقلاب - چه در تولید تک نسل گامی جدید از انقلابسون ، منجمله تبدیل آزادی زن از یک ایده که زمانی فرا رسیده به یک جنبش ، سا در ظهور یک جهان سوم گامی جدید - است که محتوی کتاب روزا لوکزامبورگ ، آزادی زن و فلسفه انقلاب مارکس را فرم میدهد . این اثر مارکسمت های بعد از مارکس را سقاییله سخرا اند تا به مارکسم مارکس برگردند . وقتیکه جهان امی تحت تهدید انقلابی خود تمدن سر - مسرد لازم است که نه فقط آنچه موجود است را رد کند بلکه آینده هومانسمی انقلابی ای که درین حال وجود دارد را عیان نماشم .

قابل استیاع از : انجمن آزادی
ESA POBOX 07101 DETROIT, MI 48207 USA
بها هر کتاب ۱۰/۹۵ دلار ، تریلوژی (هرسد) ۲۷/۰۰ دلار
(به زبانهای فرانسه ، آلمانی و انگلیسی)

7737

آثار رایا دونایفسکایا

به فارسی



تهران، زمستان ۵۷
جیب "جمعیت آزادی"

بهای هر یک از جزوات ۲ دلار
برای دریافت جزوات با
انجمن آزادی تماس بگیرید


7738

آرشیوهای

مارکسیست هومانيسم از ۱۹۴۹ تا امروز

منشاء و انکشافش در ایالات متحده
کلیات ۷۰۰۰ صفحه‌ای را یادونا یفسکا یا
برروی میکروفیلم
برای دریافت جزوه راهنمای آرشیو
ما تمایلی بگیریید

فرم اشتراک

 انقلاب و آزادی

ارکان انجمن آزادی

اشتراک سالانه ۶ دلار

نام

آدرس

E&A , P.O. BOX 07101
Detroit, Mich., 48207 USA

7739

حرفها و نغمات خود را برای ما بفرستید



7740



ORIGINAL COVER TO THE FIRST EDITION.
1959

E&A
P.O. BOX 07101
Detroit, Mich. 48207, USA

انقلاب و آزادی
۷۷۴۱
۷۷۴۱